

منجھی که پیشگوئی کرده بود: « دنیا بزودی بپایان
میرسد » بهما شعار خود در خیابانها همراه افتاد.
«جراید»



با هنک مثنوی بخوانید :



مناظره

مرغ حق و کاکا

تا شود فارغ دمی از این جهان
خورد بر گوش صدای حق و حق
دید مرغی بر گشته تخت و بخت
کم کمک با اوس صحبت گشاد

نیست تا از حرف حق گوید سخن
مرغ حق ، شهره در حق گفتنم
میرسانم این ندا را بر پش :
از دورنگی های دوران شاکام
هر کی ترسواست ، بامن دشمنست
هر چه میخواهد دل تنگت بگو :

در جوابش زد به تلخی یوزخند
خوش به احوالت که هستی در هوا
لطف عالی مایه ددرس است
فکر کردی واقعا در سفته ای
چونکه دست و بال آتجا هست باز
در کنار من ، بر آری الامان
تخم حق را در هوا افشاند ای
آنچه می بینیم ما ، کی دیده ای ؟
بر زمین بنشین ، کنار من بنال
میشوی خاموش مثل دیگران
گر کوی خواندن در آن بالا خوشست
شیر بی یال و دم واشکم شوی
نیستی از این زمین آکه مگر ؟

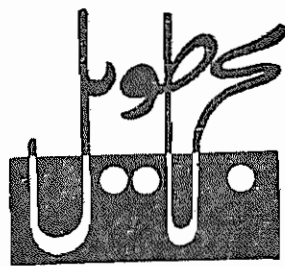
از همانجا سوی دریاها پرید
گفت من رفتم خدا حافظ کاکا !

دوش کاکا سوی صحرا شد روان
مدنی چون دور شد ازدق و دق
روی خود گرداند و بالای درخت
رفت و پای لانه او ایستاد

مرغ حق گفتا که ذی روحی چونم
از سرشب تا سحر حق میزنم
چون سرم از تخم می آید بدر
کای خلایق من ندای پاکام
حرف حق از امتحانات من است
جان کاکا ، هیچ تریبی مجو

کرد کاکا هم سر خود را بلند
گفت ای مرغ قشنگ خوش تو
جای تو روی درخت عرعر است
در میان آسمان حق گفته ای
بر دل و بر جرأت هر گز مناز
کاش بنشینی برای امتحان
تو در آن بالا رجزها خوانده ای
توی تاریکی فقط رقصیده ای
گر جگر داری و ترست نیست ، حال
بر زمین آئی اگر از آسمان
بالو بر امیدهای آسان زدست
گر بیای غرق در ماتم شوی
از کلویت میشود خارج جگر

مرغ چون این گفته از کاکا شنید
از میان راه با بانگی رسا



قبض

ظهر دبروز ، بصدشوق و
صفا پانصد و هفتاد تومن نقد سپردم
بعیالم و بگفتم که عزیز دل من ،
ایکه توئی قائل من ، حل بنما مشکل
من آنچه سپردم بتو باشد بخدا
اجرت یکماه عرق ریختن و چانه
زدن با همه مردم ، تو فقط سی
تومن از آن بمن خسته بپرداز که
یکماه بلیط اتوبوس است مرا لازم
و الباقی آبرا بنما خرج ، بد انسان
که بدهکاری عطار سر کوچه و
ناخوا و علی اکبر قصاب و آمیز جعفر
بزاز و علی اصغر رزاز و زغالی و
کبابی و دگر میوه فروش و نمکی
جمله بپرداز و با آنچه که باقیست
کنی سیر تو اولاد مرا مدت سی روز
و نمائی تو رضا بنده شرمنده و
مخلوق خدا را .

زمن از جای خودش خورد
تکانی و بدست من سی برگ
و نوا داد یکی بسته پیچیده ای از
کاغذ و گفتا که بگیر و بنگر آنچه
طلبکار شمردی تو با اندازه این
بسته کاغذ نشود ، خرج هم از
عبده من نیست دگر ساخته و طاقت
و صبرم شده طاق و توانم که بر آیم
ز پس خیل طلبکار و کنون میروم
از خانه تو منزل بابایم و بنشین
و چنان بنده بکن حبس تو در سینه
صدا را .

چونکه اورفت گشودم زهم
آن بسته پیچیده دیدم که یکی
قبض بدهکاری برق است و دگر آب
و دگر شیریه و قسط اطو شوئی و
بانک و پس از آن هم تلفن ، آندگری
قبض جریمه ، دگری قبض بدهکاری
دارائی و دیگر دوسه تا قبض اجاره
که پس افتاده و زان پس دوسه تا
هم از برزن و قسط تشک و قالی و
مبل و کمد و پنکه و یخچال و
بخاری و ز جاهای دگر رویهم
انباشته و جمع نمودم همه را ناله
نمودم که الهی تو که آگاه ز حال
من و اندوه منی اینهمه قبضی که
شمردم همه دیدی و شنیدی و تو
دانی که حقوق من بیچاره بجایش
نرسد ، زود بگو تا ملک الموت کند
روح مرا قبض و بگیرد زمین این
جان و دهد قبضی که کلکسیون
قبض من عاجز ماتم زده تکمیل
شود تا نکم ناز و نبینم ز کسی این
عور و ادارا .

«ع- بام رفیع»
شماره اسفندماه مجله صرفا فکاهی



هفته آینده منتشر میشود



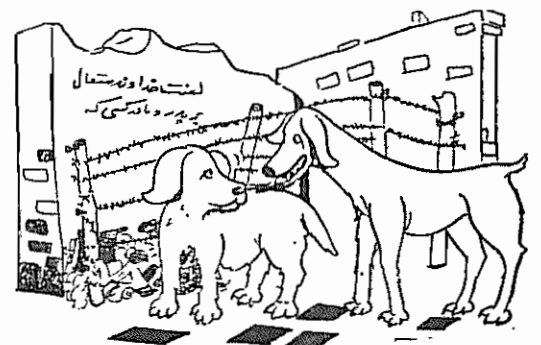
«در سال ۱۹۷۰ بزرگترین قحطی
تاریخ روی میدخند.» - جراید

- امسال چه سالیه ؟
- فکر میکنم سال ۱۹۷۰ باشه !

« جوانی با سنگ بخانه دختری نامه های
عاشقانه پرت میکرد ! » - جراید.



- منیزه ، مثل اینکه دیشب هم نامه عاشقانه برات رسیده ؟!



- بیا بریم طرفهای مجلس نساء شنیدم اونجا
آدمهای استخواندار زیاد داره !



- چرا اوس عباس رفته زیر صندلی ؟
- فسجون - بنظرم رأی مخالف داده ! . .

بهترین ، ارزاترین و شریفترین عیدی . . .



... برای فرزندان ، دوستان
و خویشان شما که خارج از کشور بسر
میبرند :
اشترک یکساله روزنامه فکاهی
توفیق است .

همه روزه میتوانید با پرداخت
فقط ۴۵ تومان برای دوستان خود
(در هر کجای دنیا که باشند) روزنامه
توفیق را مشترک شوید . و یکسال آنها
را خوشحال کنید .

برای قبول اشترک دفتر توفیق هه روزه صبح و عصر (از ۸ صبح تا
۱ بعد از ظهر و از ۹ بعد از ظهر تا ۹ شب) باز است .

آدرس : استانبول - روبروی مسجد استانبول : « روزنامه توفیق »
خبرهای مجلسی ! :
ستون خانه سازی !
(قاسم کوری سابق)

بقرار اطلاع . . .

... اداره « تند نویسی » مجلس
شلم شور با در نظر دارد همانطور که
در لیست مذاکرات مجلس ، اسامی
غائبین با اجازه و بی اجازه را
مینویسد منبند اسم و اسامی کلیه
مخالفین و موافقین با اجازه و بی
اجازه را هم در صورت مذاکرات
مجلس بنویسد !

... ایضا اخیر آمده ای از اهل
فن که سرشان توی کسار است در
نظر دارند نام « میدان بهارستان »
و حتی اطراف و آکنافش را به
« دروازه دولت » تبدیل نمایند . این
خبر در محافل دولتی حسن اثر
فراوان بخشیده است ؟
والله اعلم ! . . .

تحويل خانه ها !

خانه هایی که برای کارمندان
دولت ساخته شده بود روز گذشته
طی تشریفات خاصی به کارمندان
خانه بدوش تحويل شد .

این خانه ها که در کنار هم
قرار دارند مجموعاً تشکیل « کوی
خانه های ساخته شده » را میدهند .

کوی ساخته شده دارای آب
و برق و تلفن و سایر لوازم ضروری
میباشد ولی هنوز فاقد « شعبه
حزب » است که رفع این نقیصه را
هم جناب آقای صدراعظم تقبل
کردند و بزودی کوی مزبور به
مبارکی و میمنت دارای شعبه حزب
هم خواهد شد !



باید بالا بره رشد سیاست
لا دروشن شی نواصاع زبون
زبون مردم شعور دیلماسی
جون اخبار مارا دونه دونه
دم : شیدر

نیروی برق کشور به یک میلیون کیلووات افزایش «میباشد»
برق کشورمانند یک خط زنجیر بکلید شهرها و روستاها متصل
«میشود»

نگارم آی نگارم آی نگارم از این مژده دارم شاخ در میارم
از این رعدو، وعیدات مکرر که سالهاست بهر ما کردن مقرر
از این «میباشد» هاو «میشود» ها آدم دل بیچه میشه جان مولا

آمریکا چون در وینام جنوبی صدمه دید « ویتنام شمالی را
بمباران کرد!»

تو ویتنام جنوبی موقع جنگ عوسام چون رددس خورد گشت دلنگ
به اونها تا کند زورش رو حالی «ب» انداخت توی ویتنام شمالی

« در خیابانهای تهران شمشاد کاشته میشود ! »

مقرر شد به امر شهرتاری خیابانها شود شمشاد کاری
که شاید نقش اسفالتهای موجود نودهاست مالی باز آید شدی محمودا

در شیر کشتخانه زنانه سه زن شیک پوش شیرهای دستگیر شدند !
در این بابت نظرخواهی گرازمه : مساوی شد چو حق مرد با زن
باید پس این تساری حقوقی (علیرغم اصول عهد بوقی)
تمامش مویمو اجرا شد باهم در اینصورت اگر زنهای ماهم
شدن «همشیر» با مردا چه با که : که لیلی از هم مجنون هلاک

« مرحله اجرائی قانون استخدام بسال آینده موکول خواهد شد ! »
توفیکه وضع امسال وخیمه تا سال دیگه هم الله کریمه
نباش امسال ویریشان و فسرده تا سال دیگه کی زنده کی مرده !

آمریکا چون در ویتنام جنوبی صدمه دید « ویتنام شمالی
را بمباران کرد ! »

تو ویتنام جنوبی موقع جنگ عوسام چون رددس خورد گشت دلنگ
به اونها تا کند زورش رو حالی «ب» انداخت توی ویتنام شمالی

« بعد از خیزش گردن شهر تازی حالا سوزمون شر نامه میخواهد
اسفالت خیابانها را بهیچدی بگیرد ! »

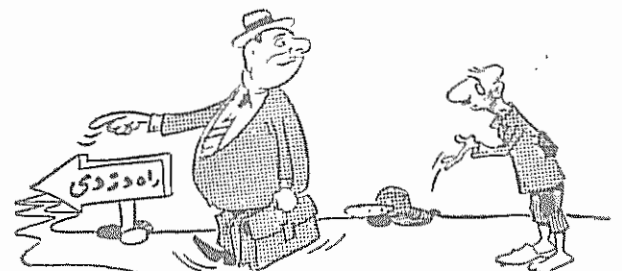
شنیدم «سوزمون شر نامه» گفته به حرفی که تمامش پوج و مفتی
که چاله چوله های شهر و فوری من اسفالت میکنم، اونهم چطوری ! ..
یواشتر آیداداش ! گوش کن ببینده نکن کاری بشه اسباب خنده
برو محکم بهجسب توقاج زینو سواری پیشکشت، گوش کن تو اینوا

ترجمه؟!!

در شب عید، در جمعی از رجال ضمن بحث به آیه «یدالله فوق
ایدایهم» برخوردهند. همه در ترجمه اش در وهل و اما ندند
بالاخره کله گنده ای از مدیر کلان که مدتها کارش پست گرفتن،
حقوق مفت دریافت کردن و بالا کشیدن بود، آیه شریفه را چنین
ترجمه کرد که :

« یدالله » هم « فوق العاده » میگردد و هم
« عیدی »؟!!

« جمیله بکه سوار »



آقا راه زندون همینه؟!!

نه داداش... این راه سوئسه!!

رشد اقتصادی!

چون مدتی است که اقتصادیان
مملکت دارد سرعت «رشد» میکنند
و از طرف دیگر روی اصول
کشاورزی رشدهای بی مراقبت،
شاخ و برگهای اضافی تولید میکنند
لذا پیشنهاد می کنیم که وزارت
اقتصاد هر چه رود تر به کمک وزارت
کشاورزی یک سازمان «هرس کردن
رشتهای اقتصادی» تشکیل بدهد
تا مراقبت کامل از رشد اقتصادی
مملکت بعمل بیاید!

استفاده از موقعیت

:- اینکه دوای ضد اسهال
برای چی خریدی ؟
:- آخر گوشت های منجمد
وارد تیران شد .

آزمزایای دیپلم ! :

پدر به پسر - لیوروازی کی خریدی ؟
- از لیوروازی سر کوچه
- ده ، پسر میخواستی از اون
لیوروازی دیپلمه سر خیابون بخری
که هم لیوش شیرین تره هم خودش
تحصیل کردی!

« خلیفه »

دیپلمه اولی به دیپلمه دومی :
- بالاخره کار پیدا کردی .

- آره .

- چیکاره شدی ؟

- خلیفه . (؟)

اولی (با دهن باز) - خلیفه کجا؟

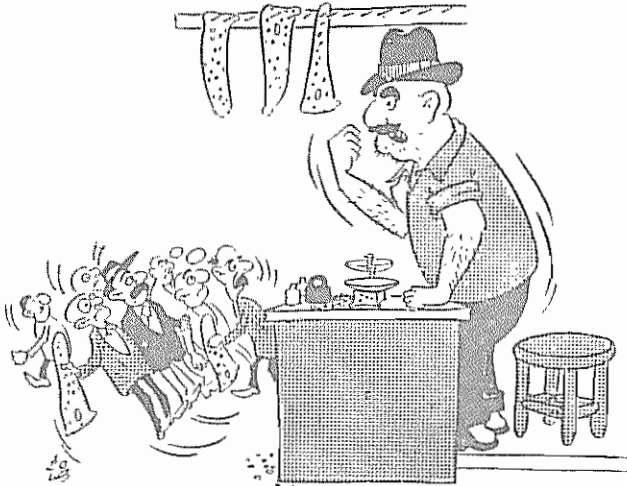
- نافتونی سر کوچه سون !
و ه . ه نندل ؟

روزنامه توفیق

خبر خوشی را که قرار بود
بزودی بشما بدهد .
هفتتا آینده
در همین صفحه بااطلاعتان
خواهد رساند .
«منتظر شماره آینده ما باشید»

باز کردن جادهها

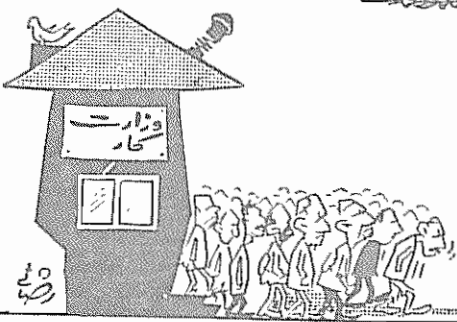
عملیات وزارت بیراهه برای از بین بردن برفها و
باز کردن جادهها با همان سرعت خسارخ از حد اولیه ادامه
دارد و بطوریکه مخبر سیارما گزارش میدهد هر جمعه اقلا
سیصد نفر با اسکی خودشان برفهای پیست آبعلی را نابود میکنند
تاراه باز شود !
جنب و جوش وزارت بیراهه در این مورد قابل ستایش است .



ترازودار - کی بود گفت نون مارو بکش؟! ..

کارهای ضروری

- ۱- میکوبند طبق طرحی که در دست تهیه است از اول سال آینده
کلیه اتومبیلهای دولتی حتر اتومبیل آقایان وزیران و معاونان
وزارتخانهها جمع آوری خواهد شد و در آنصورت برای وزارتخانهها
چند دستگاه اتومبیل سواری باقی میماند که فقط در مراسم رسمی و
کارهای ضروری از آنها استفاده خواهد شد .
- ۲- مسلماً خوانندگان عزیز با مطالعه این چند سطر بتمام زوایای
فضیه پی بردند الا زاویه «کارهای ضروری» روی این اصل توضیحاً
بادآور میشود که کارهای ضروری عبارتند از :
- ۱- رفتن حضرات اتومبیل دار از منزل بدوزارتخانه و مراجعت
از وزارتخانه بمنزل .
- ۲- مسافرت حضرات با اتفاق اهل و عیال به آبعلی جهت مطالعه
در امور اسکوی (ا) و برفهای پیست .
- ۳- رفتن خانم و بچهها به سلمانی و مدرسه و سینما و بر گشتن
از همان طریق بمنزل .
- ۴- مسافرت به نقاط خوش آب و هوای اطراف تهران در
روزهای تعطیل و غیر تعطیل .



... بیکاران ناامید!



بیکاران امیدوار ...

توضیح لازم

در چند روز اخیر که موضوع «پست گرفتن» اینجانب سخت
شایع شده بود، عدهای از دوستان و آشنایان بر من منت گذاشتند و
هیچ نوع تبریکی برایم ننوشتند .
اینک لازم دانستم توضیحاً بااطلاع تبریک نویسان برسانم که
پستی که اینجانب گرفتم پست دولتی نبود بلکه «نامه پست» بود که
پس از هفتهها انتظار موفق بگرفتن آن از دست مأمور پست شدم!
بنابراین کسانی که فکر میکردند اینجانب پست دولتی گرفتهام
میتوانند از فردا سیل تبریکات را سرازیر فرمایند که مزید تشکر
خواهد شد!

بورس نو ظهور

- تخم مرغ ها را
دو نه ای چند میدی ؟
- صبر کن روزنامه
های عصر در بیان به بینم
راجع به ویتنام چی نوشته
بود!

آبادان :

بچه‌های حرف شنو*

از طرف اداره چاهنمائی آبادان بنام رانندگان تاکسی احطار شده است که رادیوهای اتومبیلهای خود را در بیاورند و اگر رانندگان از این دستور سرپیچی کنند به جریمه محکوم خواهند شد.

حالا رانندگان تاکسی برای اینکه هم حرف رئیس چاهنمائی را گوش داده باشند و هم به عشقشان برسند رادیوهای خود را در آورده و بجای آن یکی یک رادیو ترانزیستوری توی جیبشان گذاشته‌اند!

آبادان (احمد شاهپوری)

به لهجه شیرازی :

پکندیش!

دکتر سیاوش سمندر
 شل به بودی تیرشه عشق و پکندیش
 ای ارقه حالیم بود میدونسم می مالوندیش
 دل کفتر عشقت شد و هی باکم گشته ،
 عمری رو بونت پلکید و آخر تو پروندیش
 هی نقه زدی روز و شو و سگ توی دندم
 دل خون شد و اوریس شدوله بسکه لهندیش
 با پوی پتی تنگید رو چلم نو مزد خارت
 پنچیرش گرفتی تو و یکدفعه چلوندیش
 وقتی که چلک مه میکردیم با کلون در
 جزم پهوا رفت کنخیم جو دردندیش
 میرفت سمندر که پیفته تو گل و شل
 از رودخونه شعر ، تو بودی که جفوندیش

میانه :

روسایه

سالم است که ما تئیم و این بخاری های فسقلی مدرسه های شهر میانه که هر سال پول هنگفتی بالا شون صرف میشود و تحت تعمیر واقع میشوند ولی هنوز ادسای بخاری ساز از در کلاس بیرون نرفته دود بخاری روی سر و صورت بچه‌ها معصوم می‌نشیند و بعوض اینکه روی مسئولین سیاه شود سر و صورت محصلین راسیاه می‌کند! ا ف : «زیر ناچی»

بندر پهلولی :

محل مناسب

چهار ماه قبل رئیس محترم خرچنگ بندر پهلولی به آموزگاران روز مزد دهات وعده داد که محل مأموریتشان را در خود بندر پهلولی تعیین کند ولی هنوز که هنوز است بعذر پیدا نشدن محل ، سر رسید این وعده ، نرسیده انشاء الله با پیشرفتهای فضائی که روز بروز نصیب مردم جهان میشود بزودی چند دبستان شش کلاسه در کره مریخ تأسیس خواهد شد و این عده در آن محل بخدمت مشغول خواهند شد!

ع-س

« در مشهد مرغ شاخدار پیدا شد ! » - جراید



خبر نگار - چطور شد شاخ در آوردی ! ?
 - نرخ تخممو دیدم !!



رضوانده :

ریشه کنی

حقوق کارمندان ریشه کنی مالاربارا مسئولین برای آنها پس- انداز میکنند تا کارمندان بی خودی پولشان را خرج نکنند! یکی از کارمندان مزبور که تقریباً دوسه ماه است تسبیح زده است میگفت گویا سازمان ریشه کنی مالاریا خیال دارد بعوض ریشه کن کردن مالاریا کارمندان آنرا ریشه کن کند!

اراک :

جریمه

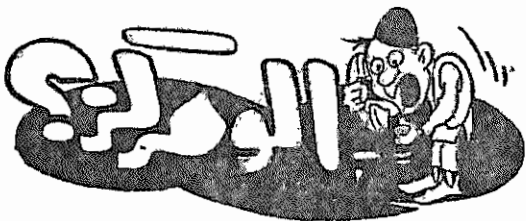
این روزها دبیران دبیرستانهای اراک روی چشم هم چسبی، هر کدام یک ماشین سواری لکنتی خریده‌اند و آنرا جلوی کلاسی که میخواهند در آن درس بدهند پارک میکنند و بعوض اینکه مواظب شاگردها باشند چهار چسبی مواظب اتوموبیل خودشان هستند و اینسکار سبب شده که عده‌ای از دانش آموزان بعلت دست مالیدن به اتوموبیلها از آقا معلم نمره بد بگیرند!

ازاک : « م - ص - شامرد مدرسه »

بهبان :

تغذیه بهبهان صحیح!

خانمهای بهبهان تصمیم گرفته اند که بمنظور کنترل قیمت خوار- بار هر روز صبح و عصر برنرخها نظارت کنند ، ولی بنظر ما نظارت کردن انقدرها دنگ و فنگ ندارد چون ما هم برای آنکه حسرت از دلمان در برود ، هر روز سه وعده صبح و ظهر و شب میرویم نرخها را نظارت می‌کنیم و یادیدن نرخها اشتهایمان تا موعده بعدی غذا کور میشود!



و خ- تلفنی :

دلم میخواد باشم آلا نه پیشت ز کرمانشاه و اوضاعش حکایت ز مسئولین که فمالند و کاری (ا) ز مایحتاج ارزانی که اینجاست که باشد مختص افراد پولدار که ماشین را تلف میسازد آسان که تا شاخ در بیاری از تعجب! که عقل جن هم از آن حاج و واجه که دارد روغنش شهرت پدیا ز لطف شهرتار با وفایش! ز کرمانشاه و اوضاعش حکایت خدا حافظ ، مرخص میشوم من «آنتن دار»

خبرهای جدید و تازه و نو تمامی میکشند آه غم از دل دلشان کسره از غصه توروم چرا وا رفته‌ای وهاج و واجی بکن فکری بحال زار مردم خدا حافظ ، دیگه عرضی نداریم «وا - دیپاتی»

کاکاجون کوشی رو بردارو بشنو! که دارد اقتضاحش بس حکایت بگو کاکا با آن مسئول باهوش! که شد چشمان ما از نور آن کورا « برق گرفته »

همان شهری که اجناسش گرانه نه فکر ما نموده هیچ یارو مرض درجان مردم کرده ریشه نموده عمر مارا بیمه نیمه! فقط اسمی ز بهداری شنیده جوانان نیز بیکارند اینجا چه باشد علت این وضع درهم؟ چه گوید دیگر این کلیایگانی که میخواهیم ما دارو و دکتر میرم آلا نه دنبال ناهارم

جواب کاکا :

«الو، ای هموطن صد بارک الله بده بازم خبر از بهر کاکا بده بازم خبرهای فراوان ز رنج و دردسرهای فراوان بده تا من کنم چاپ توی توفیق که مسئولین ما کردند تشویق بده اخبار تا یادت نرفته خدا یارتو، تا اون یکی هفته

شهری :

صرفه جوئی

مشکل عجیبی که چند روز است مأموران اداره آمار شهر ری با آن مواجه هستند اینست که دو نفر جوان مشترکاً دارای یک شناسنامه هستند و « ثبت احوالیون » متأسفانه مانده‌اند که با این موضوع چگونه کنار بیایند در حالیکه بیرونیات اخیر دولت در مورد صرفه جوئی در دستگاه های دولتی ، این موضوع هیچ استشکالی ندارد و وقتی دو نفر مشترکاً دارای یک شناسنامه باشند علاوه بر اینکه یک عدد دفترچه مخصوص شناسنامه صرفه جوئی میشود، صادر کنندگان شناسنامه نیز در نوشتن مشخصات یک فرد صرفه جوئی کرده‌اند و علاوه بر آن رؤسای آنان یکی دو تا امضای خرچنگ قورباغه صرفه جوئی میکنند و بدنبال این صرفه جوئی‌ها چون در مهرزدن پای دفترچه شناسنامه نیز صرفه جوئی میشود خود بخود جوهر «استامپ» نیز دیرتر تمام شده کلی منافع عاید دولت میشود!



«ایران در آئین زمان»

از آنجا که ما آدمهای کنجکار و فضولی هستیم بعضی وقتها بعضی فکرها (۱) میکنیم که عقل جن هم بآن نمیرسد. مثلاً تا حالا شما فکرش را کرده اید که ایران یعنی وطن شش هزار و یکساله ما تا پنجاه سال بعد بچه چیزهایی احتیاج دارد؟ حتماً نه، اما بیایید ببینید که ما انسانهای ناشی، از روی ندان کاری چه کاری دست اولاد خود داده ایم:

در سال ۱۳۹۳ یعنی ۵۰ سال دیگر (کارخانه های ذوب آهن) فعلی ایران قادر بنامین نیازمندی های کشور نبوده با جبار باید پرونده ذوب آهن از مرحله «مطالعه» به مرحله «تحقیق و تصمیم» بیفتد و انجام اینکار هم طبعاً از عهده کشورهای نفت خور مثل انگلیز وینگه دنیا خارج شده و بدست «کنگوتیها» خواهد افتاد. ترقی سرسام آور صنعت «مونتاژ» در پنجاه سال بعد بحدی خواهد رسید که بجای وارد کردن کوسفند زنده از ترکیه ویا کندم از دکان عموسام، باید کارخانه های مونتاژ کوسفند و کندم بوجود بیاید. یعنی استخوانهای کوسفند را از ترکیه، پشمش را از هند و دست وپایش را از افریقا وارد و پس از مونتاژ با «گوشت موش ژاپنی» بناف خلق الله بست البته این یک صنعت صد در صد ملی خواهد بود چون در ایران بدست ایرانی منتها با فکر و سرمایه و ابتکار خارجی درست شده است!

اگر یادتون باشد چندی پیش علمای آبدوغ خیاری اعلام کردند که «کم مردم زیر فشار زندگی شکسته است» البته ماکاری نداریم که شکسته یا نشکسته، چون ما که شکسته بند نیستیم، اما بطور قطع و یقین تا پنجاه سال دیگر «جرثقیل های» کوچکی با قدرت زیاد اختراع خواهد شد، تا مردم «فشار زندگی» و «هزینه زیاد دخل کم» را بوسیله «جرثقیل» اینور و آتور بکشند و باین ترتیب ملاحظه خواهید فرمود که دیگر فشاری بمردم وارد نخواهد شد تا پنجاه سال دیگر بسیاری از امور، هم دستخوش تغییر خواهد شد. مثلاً «امور شهری» از وزارت «آموزش و پرورش» جدا و تحت عنوان «وزارت شهری» مستقل خواهد شد.

رسدخانه ای هم در قله دماوند تأسیس خواهد شد که کارش کنترل «اقمار گرانی» و کنترل مسیر قمر مصنوعی «نرخ ۱۰۷» خواهد بود. کار سدسازی بجای خواهد رسید که مردم از آب سدها در منزل خودشان «دریاچه مصنوعی» و از بر فشان «کارخانه برق خصوصی» خواهند داشت. مطلب راهمینجاد روز میگیریم. بقیه مطالب و کشفیات را خودتان حدس بزنید. «چوب گیریت»

فصله خور
«شامرد تنبل»
چندیست که باز از هم یکدوره نشد نیشم از جمله رفیقانم در غصه خوری پیشم در محنت ورنج و غم من فردم و من طاقم که مایه اندوهم، که مظهر تشویشم اصلاح نشد ششماه، این کله و میدانم در هم شده چون جنگل موی سرم و ریشم هر کس که مرا ببند میخندد و پنداره این بنده شرمنده از جمله در اویشم سهم من غم دیده در «نرده» فلک باشد دائم دورویک جای «جفت پنجم و جفت ششم» با جیب پر از خالی، تا کار بدست آرم؛ که جانب در بندم، که عازم تخریشم بختم گره خورد از بس ابروی گره کردم یارب تو نجات ده زین وضع قاراشمیشم

از وقتیکه برای زن آب میوه گیری ژرژ خریدم دیگه «آ بغوره» نمیگیره!
نماینده انحصاری در ایران «شرکت ژرژ» سرای چیت ساز طینه چهارم - تلفن ۸۸۱۱

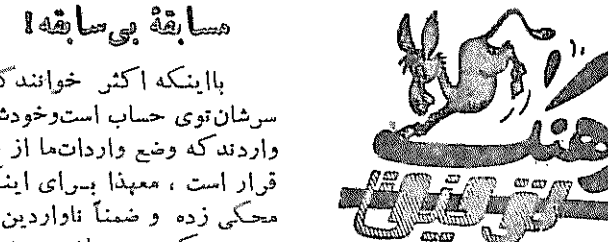
مهریه
گرمکان: د.ع. زرگران
گفت یکشب پدرم مهریه مادر تو بود تنها بخدای یکصد و هشتاد قران آن زمانیکه عروسی بنمودم با او همه حیران شده بودند از این مهر کلان گفتمش جان پدر حرف زبگذاشته مزین چون در این عهد و زمان هیچ بودارش آن با همان پول و همان مهر کلان امروزه یکعدد ماهی آزاد خریدن نتوان



آهای مردم عجله نکنید... صد تا صد تا بیایید تو حراج عید امسال فروشگاه کازرونی بی سابقه است فروشگاه کازرونی تهران همان مغازه سه دهه بزرگ سعدی است. اصفهان پاساژ کازرونی - مشهد خسروی نو.



پسدار فهمیده - صد دفعه بهت گفتم سری که درد نمیکند دستمال نمی بندند... واکرهم درد گرفت قرص «سیب الکریم» میخورن.



- دشان: بیست رقص آدماس!
آبله: «صورت اسپرتی»!
«ح- فرهادیان»
رستم آباد: بیلاق رستم!
ماتیک: بتونه لب!
نیشگون: ماچ دستی!
بید مجنون: درخت عشقی!
«کلورولگرد»
اعتبار نامه: جواز کسب و کالا!
گدا: فلک آدمهای خوب!
منقل: بخاری کرسی!
کلید: از باب رجوع قفل!
«فرهنگی»



درس فیزیک

«کار» و «توان» و «انرژی»

الف - «کار» : وقتی نیروئی دنبال کار می‌گردد می‌گوئیم بیکار است !! مثلا اگر جوان دیپلمه ای برای گرفتن يك سنگ دو تومنی! سنگی بوزن يك كيلوگرم را از زمین بردارد، بی آنکه خود خیر داشته باشد مقداری کار انجام داده است ! حالا هرچقدر وزن سنگ زیادتر شود، بهمان نسبت کار انجام شده نیز زیادتر خواهد شد ! پس با این ترتیب به پیروی از برنامه کاربایی حضرات صدر- اعظم های طاق و جغت حزی، از مدت‌های پیش ریشه بیکاری در مملکت ششزار و یکساله ما کنده شده است. فرمول کار بقرار زیر است :

(از چپ بر راست بخوانید)

بیکاری ! = پول و پارتی - اردتگی x وعده

ب - «توان» : مقدار لایحه های تصویب شده را بوسیله يك وکیل در يك جلسه «توان» گویند ! واحد توان : پول است.

تبصره : از دو راه میشود توان اشخاص را بدست آورد.

اول توان مردم عادی : توان مردم عادی را میتوان از روی مقدار قرض و بدهی آنها و شکم به پشت چسبیده خود و وزن و بچه شان تشخیص داد (که چقدر بیتوان اند).

دوم - توان اشخاص از ما بهتر : توان اینقبیل حضرت والاها را نیز میشود از روی حسابهای بانکی و قطع شکم و ماشین امریکائی و ویلاهای شهر دشمنان و فرانسه و اسپانیای آنها بدست آورد .

ج - انرژی : هر دستگاهی که بتواند کاری دست شما بدهد گویند « دارای انرژی است »!

فیالمثل ، باد کستری دارای انرژی است زیرا میتواند شما را سالها در راهروهای خود بدهاند.. و یا وکیل مجلس که دونهوع انرژی در آن واحد تولید میکند ! (و یا مصرف میکند) یکی نیروی چرت زدن ! و دیگری نیروی موافقت ! (البته برای موافقت هم دونهوع انرژی لازم است : یکی برای قیام ، و دیگری برای قعود) انرژی ممکن است بصورتهای نان بریدن ، توستی زدن و پی نخود سیاه فرستادن مردم مصرف شود و یا بصورتهای : وکیل بیرون دادن ، تشکیل وزارتخانه ، حزب ، بلند کردن بیت المال - دادن وعده کشکی و امید های پشمی ظاهر گردد ! باقی بقایت - جانم فدایت !



در عالم زیگو لنها :

... درست مثل بابا شه !

مربی خصوصی
فوتبال

دست دهنده (!)

این آگهی دستی که تازه بدست ما رسیده مربوط به شهر سبزوار است در این آگهی يك عکس مکتی مرک ما بطریقه سینما اسکوب (!) چاپ شده و مضمونش چنین است :

مژده - مژده - مژده - بانوان محترم سبزووار سالن آرایش ... واقع در همیشه آماده پذیرایی از مشتریان محترم است. ضمناً از روزشنبه ۴ مهرماه ۴۳ تا مدت ۵ روز مجانی است به اشخاص بی بضاعت تخفیف کلی داده می شود (!) ...

(خدایست دهنده و محتاج نکنه !!) ... مخصوص توالت عروس و میزانیلی و انواع فرها و رنگ مو رادر سالن آرایشگاه فرشته جستجو نمائید (!)

- اومده ابروی جمله رادر دست کنه چشمش را هم کور کرده !

آگهی جالب (!)

آگهی زیر را از شماره ۷ روزنامه شیرین و جالب و فکاهی توفیق (!) سال ۱۳۴۸ نقل میکنیم، ببینید چقدر شاعرانه (!) است :

تربیا کیها، (!) شیرها کیها (!) چرسها (!) تنها در مان شما ورزش است در باشگاه ورزشی بیر (!)

توفیق به توفیق - داداش این فحش بوده یا آگهی ؟!

تبریک هول هولکی (!) آگهی زیر در روزهاییکه آقای ستوده بوزارت پست و تلگراف رسیدند در روزنامه اطلاعات بکشنه دهم آن بان به چاپ رسیده ، گویا حضرات میخواستند بدانیشان تبریک بگویند (!)

جناب آقای مهندس ستوده وزیر محترم پست و تلگراف انتصاب شایسته جنابعالی را بسمت معاونت (!) فرهنگ استان مرکز (!) حضرت را در انجام وظیفه از خداوند خواستاریم (!)

- توجه فرمودید ، حضرات هنوز فهمیده که ایشان به چه سمتی رسیده اند بایشان تبریک گفته اند، حالا کاش دیگر غلط انشائی نداشت نه که : «حضرت رادر انجام وظیفه از خدا خواستاریم (!)» - یا حضرت عباس !

تابلو (!)

این دوتا تابلو را هم از شهر تبریز داشته باشید . اولی در بازار راسته تبریز جنب تیمچه خرازیها بالای يك مغازه جوراب فروشی نصب شده بدین مضمون :

« انواع و اقسام جورابهای موتور (!) - نمایندگی تبریکمان ، و تابلو دوم مال خیابان جمشید آباد است :

د يك روانشناس فرانسوی کتابی نوشته که خواب کردن از طریق هیپنوتیزم را بیخه یاد میدهد . - جراید «

خواب مصنوعی !

دکتر امراض روحی، در خصوص هیپنوتیزم کرد تالیف کتاب جامعی در چند باب بعد چندی، دید يك مرد سیاسی را و گفت : « خوانده اند آیا کتاب بندرا عالیجناب ؟ ! » گفت : آری، خواب کردن از طریق هیپنوتیزم با زبان ساده ای گشته بیان در این کتاب گرتو يك تن را کنی در خواب خوش، با هیپنوتیزم من کنم يك قوم را با وعده پوچی به خواب !

« سازمانهای زائد دولتی تعطیل میشود » - جراید



بدون شرح !

يك دیپلمه :

... اکه در کنکور قبول شه ، میکن پارتی بازی کرده !
... اکه در کنکور قبول نشه ، میکن بسکی تنبل بود !
... اکه به دانشگاه ملی بره ، میکن دیونه بود چون با این پول میتونست بره خارج .
... اکه به خارج بره ، میکن رفته پی عیاشی !
... اکه به سر بازی بره ، میکن از درس فرار کرده !
... اکه معافی بگیره ، میکن تن پرور بود !
... اکه کار پیدا کنه ، میکن خوب بود بدرش ادامه میداد !
... اکه بدرس خواندن ادامه بده ، میکن خوب بود از سر نوشت اینهمه دکتر و لیسانسه و مهندس عبرت می- گرفت و بجای درس پی کار پیدا کردن میرفت !
... و بالاخره وقتی از همه جا واموند و خود کشی کرد ، میکن خدا بیمارزش ... بیتوا خیلی « نازولوبه » بود !!
د - الهی «

صبحانه و شام طبقی (!)

موجود است «

۷۱ دی !

خبر زیر را هم برای کسانی که در آزادی زنان شك دارند از صفحه مخصوص خوزستان اطلاعات شماره ۲۰۴۶ مورخه ۲۸/۱۰/۴۳ نقل می کنیم :

۷۱ دی

روزی که زنان آزاد شدند .
- اکه اینجوره که ما مرد ها هم روز هفتاد و یکم دی آزاد شدیم ؟!
- موشهای اینهنه : غلامرضا اکرامی - پسر یازان - هما کامیار - (متأسفانه بقیه ، امضاهاشون کم شد)

بزیاری !

- اکبر آقا ، راستی بگو ببینم با اعلان ورشکستگی و افلاس که در روزنامه ها داده بودی توانستی طلبکارها را تارومار کنی یا نه ؟
- نه حسن آقا جون ، خدا ذلیشون کند که آورده ديك مقدار کله ماهی و پوست پر تقال جلو خانه ماریختند و همین کار سبب شد که همه خیال کردند من ، هنوز ملیونرم ؟!
در اداره :
- ماه را دیدی ؟
- آره .
- توی آسمون ؟
- نه ، روی زانوی آقای مدیر کل !



«جوجه اسدالله خوشناری!»
 الهی! مامشغول حمد و سپاسیم
 از بندگان آس و یاسیم فروشندگان
 حاجیم و یاسیم سی ساله تو اولین
 کلاسیم.
 الهی! به توانگران و بیلا
 دادی و رختخواهان را با پر قو
 نرم کردی، به ما بلا دادی و بیک
 لحاف پاره سرگرم کردی!
 الهی! چهارصد تومان حقوق
 دارم، هشت تا کور و کچل، عوض
 اینکه از چاله بیرونم بکشی
 انداخته‌ای توی هچل، بخند باین
 بنده مهل.

الهی! نه وزارت میخوام
 نه کالت، بکارانداز رحم و عدالت،
 تا از زن و بچه نکشم خجالت!
 الهی! عید نزدیک است و
 مخارج چوخ، احتیاجات زیاد است
 و پول یوخ!

الهی! تو که قبلا در آمد مرا
 دیدی، و بحساب دخل و خرج من
 رسیدی، پس این نقشه‌ها چه بود
 که برای من چیدی؟

الهی! هر چه بدبختی بود
 برای من قیام کردی، و هر چه داد
 زدم «نمیخوام» زور چیان کردی!
 الهی! اگر از بندگانیم روزی
 ما کو؟ هر وقت کفتم «فلوس»
 جواب دادی «ما کو»!

الهی! مناجات این هفته ما
 بسر رسید، کلاغه بمنزل نرسید،
 اگر مناجات ما بدست رسید،
 مرحمت کن قبض رسید!
 «گل مولا»

موجود نی دست و پا
 مردی که در دوران کوش
 کیلویی یازده تومن بایستد و
 قامیل عروس کلاه کل و کشاد
 ازدواج را سرش بگذارد!؟
 «حیف»

این شعر بدنبال اشعار (بعد آمیگم - حالایمگم - حالایمگم - گتو -
 کی بگم - همین حالا بگو - گویا گفته ام) ساخته شده.

پس کی بگی؟

و سر زمان : ع - زرگران

گفتنیها را اگر حالا نگی پس کی بگی؟
 گر شجاع و رک و بی پروا نگی پس کی بگی؟
 عده‌ای در هر کجا دزدند و دزدی میکنند
 گر که شرح کار آنها را نگی پس کی بگی؟
 گر که دیدی ماهی دریا بخوابت آمده
 و صف آنها را اگر با ما نگی پس کی بگی؟
 خوب و بد هرچی که دیدی از کسی پنهان مکن
 جملگی را گر ز سر تا پا نگی پس کی بگی؟
 تا جوان هستی و داری تاب و توش و قدرتی
 راز دل را با یکی زیبا نگی پس کی بگی؟
 ای پسر جان این زمان در قالب شوخی اگر
 نکته‌ها با حضرت کاکا نگی پس کی بگی؟



مدیر کافه - دخترها میدونین چی دلم میخواد؟
 دخترها - ... آره بی تربیت!

ضرب المثالی کشور زولیا بامیه

- بخت داماد چونکه برگردد
- شب اول عروس «کر» گردد!
- زمستون میره روسیاهی به نفت میمونه!
- یارو دستش به نفت نمیرسه میگه سرما میچسبه!
- به وکیل گفتند چرا کلاهت کچه؟ گفت چی چیزم مثل همه کسه؟
- رو به عطاری و یک شمع بخر
- منت از نفتی و بنزینی مبر!

«سالنامه فکاهی توفیق» □

مطابق معمول همساله: بصورت یک کتاب ۱۳۰ صفحه‌ای، محتوی شیرینترین لطیفه‌ها، خوشمزه‌ترین کاریکاتورها، فکاهی ترین اشعار و عالیترین داستانها و مقالات فکاهی - قبل از عید منتشر میشود. بهای این مجموعه عالی امسال فقط ۳۰ ریال است.
 سالنامه های توفیق همیشه در همان روز اول کمیاب میشود.
 مواظب باشید امسال سرتان بیکلاه نماند.



سالنامه نگاه تزیینات

د در اولین روزهای شروع کار اکسپهای مبارزه با گرافتروشی
 معلوم شد که اتیکت اجناس قلایبی است! - جرابد

اتیکت حلالزاده!

مأمور شهرتار - اعه چرا اتیکت اجناستون قلایبی است؟
 سفارهدار - قربان آخه تنه‌ش بینه اجناسمون خورده!

خرید شب عید:

پارچه انگلیسی!



زندگی و جب بوجش تجربه
 است. منتها ابناء بشر باید مثل
 مخلص پشتکار داشته باشند تا این
 تجربیات را بدست بیاورند و
 انشاءالله در سرای باقی از آنها
 استفاده کنند! مثلاً همین شما تا
 الان نمیدانید که مردم لندن
 انگلیسی‌شان خوب نیست (۱) حالا
 چطور؟ ... عرض میکنم:

شب عید پارسال بود. از شما
 چه پنهان، کت و شلوارم (یعنی
 کت و شلوار سابق با نام!) بپای مرغ
 هم بند نمیشد و اگر به کدام میدادم
 دو قران هم میگذاشت روش و پشم
 میداد!

پول یله ای جور کردم و
 بطرف لاله زار راه افتادم به چندتا
 مغازه سرزدم تا بالاخره جوانکی
 که دم در مغازه‌اش ایستاده بود
 صدام زد:

- حضرت آقا، تشیف بیارین
 اینجا ببینم!

- بله؟ ...

- چی میخواستین؟

- به قواره پارچه خوب

انگلیسی.

- تاغروب هم بگردی کیرت

نمیاد!

- چطور؟

- چون همش اینجا پیش

منه ا تا بلور و نیگا کن، نوشته

«منسوجات انگلیسی، شموئیل

یزقل زاده و اولاده»

با «یارو» وارد دکان شدیم.

همانطور که بطرف قفسه توپهای

پارچه میرفت شروع کرد به

تعریف از پارچه‌های:

- به قواره پارچه بهت میدم

که خودت بگی احسنت... تو این

پارچه رو دیده بدوزن و تنت کن! که

نخست وزیر دیدت و بهت سلام

نکرد (۱) من سیلامو میتراشم و

جاش ماست چرخ کرده میمالم!

بعد در دستش را صدا کرد و گفت:

«شمعون، به توپ از اون، «کانتا کی»

که دیدی شب نماینده کارخونه واسه مون

آورد بده واسه آقا.»

شمعون با یک حرکت یک

توپ پارچه یشمی رنگ زرق و

برق دار را از ته قفسه بیرون

کشید و روی پیشخوان پهن کرد.

پارچه‌ش بد نبود - پشت و روشو

دیدم زدم و کلفتی شو امتحان کردم.

جوانک مثل اینکه بهش بر خورده بود

گفت:

بازی خطرناک (!)

پدر - دیکه «گرگم» بهوا

بازی نکن.

بچه - چرا باباجون؟

- برای اینکه مردم گرسنه

هستند اکه دستتون به گرگم

برسه ازش نمیکردن!

بازی خطرناک!

- چی چی رو نیگا میکنی؟
 توپ هم داغونش نمیکنه ...
 - مال کجاست؟

- مال کجاست یعنی چی؟

مگه تو انگلیسی سرت نمیشه ...

بپاه! بخون بین مال کجاست.

بعد سرعت حاشیه و قسمت

مارک دار پارچه را جلومون انداخت.

دیدم بعله خودش: علامت پرچم

انگلستان و یکمشت حروف لاتین

هم زیرش ولی یکدفعه مثل

برق گرفته‌ها چشم روی حروف

خشک شد. دو خط پائین تر از

مارک، خیلی درشت نوشته شده بود:

Made in England!!

حاشیه پارچه را نگاه کردم دیدم

آنجا هم انگلاند را عوض A با E

نوشته‌اند. گفتم:

- حضرت آقا تا اونجا که من

یادم میاد و ته مدادها و خودکارها

خوانده‌ام انگلاند با E بوده نه

با A.

ابروهاشوتو هم کشید و نگاه

نگاهی به مارک پارچه کرد و گفت:

- حتماً اون مداد و خودکارها

قلایبی بوده!

گفتم:

- نه بابا من حتم دارم ...

چند ثانیه ای زول زول توی

چشم من نگاه کرد بعد رفت جلو

در مغازه دوروبر مغازه را خوب

نگاه کرد و تند پیش من برگشت.

سرش را گذاشت بین گوش من

و گفت:

- به چیزی بهت میگم بیا و

ارواح خاک پدرت (۱) همینجا چالش

کن و بین خودمون بمونه.

گفتم - بگو، قبول دارم.

گفت:

- این پارچه مال یکی از دهات

انگلستانه اسم دهاتشم

خدا یا چی بود؟ ... اسم خوبی داشت ...

بشوخی گفتم: - حتماً «لندن»

گفت:

- آره آره باریکلا! مال لندنه

منتها چون لندنیا انگلیسی شون

خوب نیست به همچین اشتباهی

کرده‌ن والا نون کدانی دستم داده

باشی اکه بخوام دروغ بگم! این

پارچه مال خود خود انگلستانه!

(عدلیه)

این کجا و اون کجا: «گل مولا»

عقرب کاشان سیاه و زوجه منم سیاه
 هر دو جراند اما این کجا و آن کجا
 مغز معیوب رجال و دیده مخمور یار
 هر دو بیمارند اما این کجا و آن کجا
 يك مدير كل چاق و يك جوان دیلمه
 هر دو بیکارند اما این کجا و آن کجا
 يك وكيل بی موکل يك گدای دوره گرد
 هر دو سر بارند اما این کجا و آن کجا
 آنکه من پوشیده ام با آنکه دلبر کرده پا
 هر دو شلوارند اما این کجا و آن کجا
 جیب من از نان خشک و جیب سارق از دولار
 هر دو انبارند اما این کجا و آن کجا
 دنبه گوسفند ما و باسن جین ما سفید
 هر دو پروازند اما این کجا و آن کجا
 پشه شب زنده دار و حاکم بیدادگر
 هر دو خو نخوارند اما این کجا و آن کجا

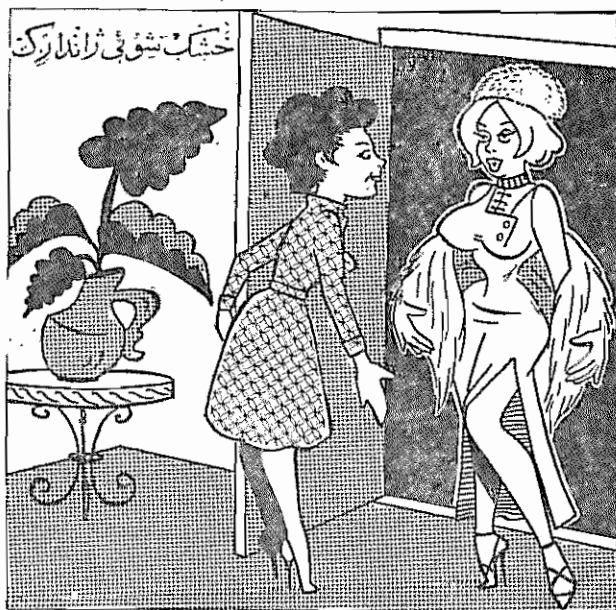
تکمیل يك مطلب!

هنوزه در مسابقات فوتبال مردم
 دورهم که جمع میشوند، هیچ -
 تظاهراتی هم له و علیه بازیکنان
 میکنند که بیا و ببین
 ما ضمن تشکر از نکته سنجی
 خوانندگان بعنوان اصلاح مطلب
 قبلی مان از دادرسان اجتماع و
 مسئولین امور تقاضا میکنیم که
 محض کثفت نشدن ما و تکمیل
 کار خودشان هم که شده قال این
 یکی را هم بکنند و خیال خود و
 خوانندگان ما را راحت فرمایند.
 راهش هم اینستکه مسابقات فوتبال
 را فقط پشت تلویزیون نشان بدهند
 که هر کس برود خانه خودش پای
 تلویزیون بنشیند و تماشا کند تا
 دیگر مردم در میدان فوتبال هم
 دورهم جمع نشوند!

بدنیال مطلب چند هفته پیش
 که نوشته بودیم «علت اصلی
 ممنوع شدن اعدام با حضور تماشاچی»
 چی بود عده ای از خوانندگان نامه
 اعتراض آمیزی نوشتند و کله
 کردند که چرا شما هم کارها تون
 مثل دولت شده و اقدامات اصلاحی (!)
 انجام نشده را انجام شده اعلام
 میکنید؟ مثلاً نوشته اید که مراسم
 اعدام را برچیدند که این چهار تا
 آدم هم که پای تیر اعدام دور هم
 جمع میشدند دیگر جمع نشوند
 ... الخ در صورتیکه هنوز که -

«قهرمان»

مردی که حرف خود را به
 مادرش نشنید قبولاند!
 وح - ف»



مبارک باشه، لباسارو تازه دوختی؟
 نه جونم، اینهارو از پس کثیف بود و لکه داشت انداخته
 بودم کنار تادیشب که عروسی دعوت داشتیم شوهرم برد «خشک
 شوئی ژاندارک» ظرف دوساعت با ماشینهای تمام اتوماتیک شست و
 خشک کرد و اطو کرده تحویلمون داد.

خشک شوئی ژاندارک

کر لباس تو کپته است و کثیف، کر که خواهی شود تمیز و درست،
 بیرش خشک شوئی ژاندارک تا شود شیک و نو چو روز نخست
 شاهرضا - پمپ بنزین دیانا - تلفن ۴۸۱۶۹

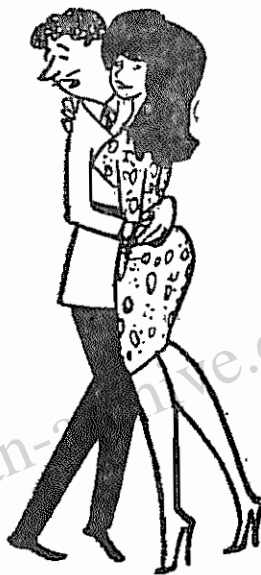
هر کسی بکار خودش

«برای تأمین غذای يك هزار
 آهوی منطقه فرح آباد که بعلت
 برف و سرما گرسنه مانده اند
 جمعیت شیر و خورشید سرخ از
 وزارت کشاورزی کمک خواست»
 چرايد
 توفیق - با این حساب از این
 پس هر جا که برفی بارید و راه
 بسته شد، وزارت راه باید برای
 باز کردن آن از جمعیت حمایت
 حیوانات کمک بخواهد!

جنگ هسته ای!!

پدر - چرا سرت شکسته !!
 بچه - برای اینکه با محمود
 سر هسته ای زرد آلو جنگ کردم!

«آجیل گرم کیهان»



مرد - عزیزم، تو چقدر گرمی...
 عین «آجیل گرم کیهان» میمونی!
 - آجیل گرم دیگه چیه؟
 - سر چهارراه حقوقی «آجیل
 فروشی کیهان» آجیلای خانگی
 گرمی می فروشه که من بادیدن تو
 یاد اون افتادم؟!
 «آجیل عید را فقط از آجیل فروشی
 کیهان چهارراه حقوقی بخرید»

«چه خوش باشه که بعد از انتظاری»
 سوی «کیهان» مرا اقتد گذاری
 چه خوش باشه که بعد از عهد بوقی
 برم یکروز چهار راه حقوقی
 بگیرم بهر خود آجیل کیهان
 نمایم جیبهای خود پر از آن
 توی این جیب بریزم مغز بادوم
 زیر دندون بذارم آرام آرام
 توی این جیب بریزم تخمه شور
 مرتب بشکنم خوشحال و مسرور
 بگیرم پسته پسر مغز خندان
 از آن آجیل فروش راه شمران
 که آجیلش به دنیا بی نظیره
 برای خشکبارش دل آسیره
 عجب آجیل گرمی داره «کیهان»
 که جان بخشد بمردم مزه آن
 تو هم خواهی اگر باشی چو بنده
 همیشه دلخوش و در حال خنده
 بخر آجیل گرم و خوب و تازه
 همیشه ای پسر از این مغازه
 که «کیهان» خشکبارش بی نظیره
 برو فوری بخر الان که دیره



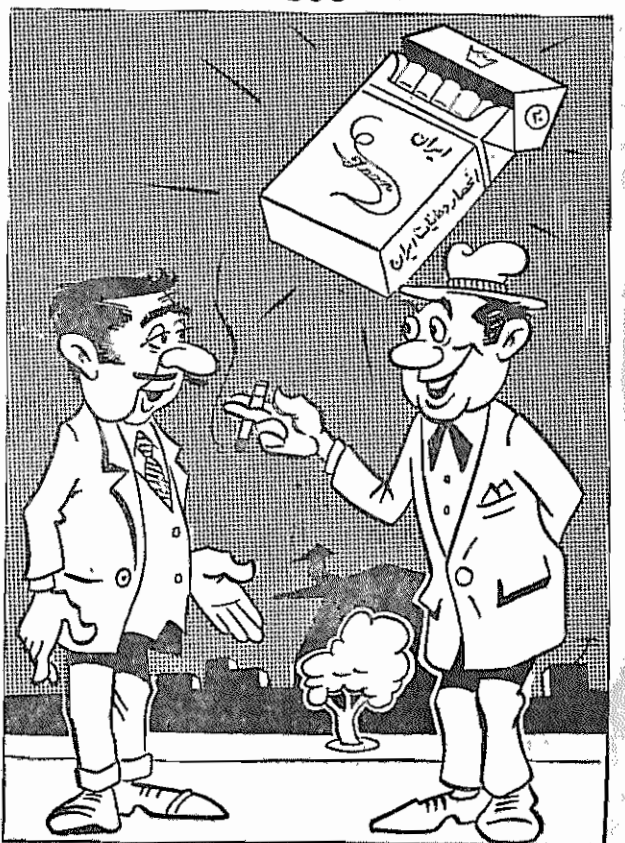
زن - آقا لطفاً یه دونه «شونه» بدین.
 خرازی فروش - والله خانم حقیقتش اینه که از وقتیکه
 «کاری فیکس» به بازار اومده دیگه هیشکی زلفیاش بهم نمیخوره
 که «شونه» احتیاج داشته باشه ما هم که دیدیم اینطوره دیگه شونه
 نیاریم بجاش «کاری فیکس» آوردیم!

شغل آبرومند!

خبر نگار بزندانای:
 خوب آقا بگو ببینم پس از
 چند فقره دزدی وقتیکه از زندان
 آزاد شدی، میخوای چکار کنی؟
 زندانای - میخوام دنبال يك
 شغل آزاد و شریفی که بی دردسر
 باشه برم.
 - مثلاً چکار؟
 - هیچی آقا، قاچاق فروشی!!
 «ن-داروگر»

فاتحه بلند

در يك مجلس رحیم صاحب
 مجلس مرتب رو بحضور میکرد و
 میگفت آقا یان لطفاً فاتحه را خیلی
 بلند بخوانید!
 یکی از حاضرین با تعجب
 پرسید چرا فاتحه بلند بخوانیم
 صاحب مجلس گفت آخر این
 مرحوم در زمان حیات پنبه بگوش
 خودش چپانده و حاضر بنشیند
 حرف هیچکس نبود!

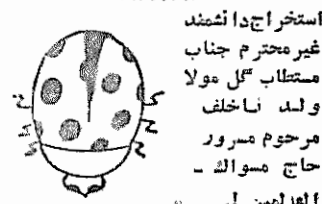


پولها ت که کشیده سیمتار ایران میکشی؟
 - مکه عقلم که که سیمتار ایران رو که از توتون ویرجینیا
 ویلتن استات و کاغذ شیفون درست شده بگذارم و سیمتار خارجی بکشم.
 ۱۱۲۹ - ۲



تقویم توفیق

هر نسخه که بهر بانی بیضه شکل متجم ناشی توفیق نرسیده باشد کاملاً صحیح و دارای اعتبار است. ↓



استخراج ادا نشد غیر محترم جناب مستطاب گل مولا ولد ناخلف مرحوم مسرور حاج مسواک - العالمین !
 و اما بعد ! صاحبان غرض و خداوندان مرض بکمال علم نجوم و حمله و هجوم بکواکب تحت الارضی، به پیش بینی های شگفت آوری دست یافته اند که در این هفته بوقوع خواهد پیوست و از مجموع تحقیقات غیر علمی نتایج زیر بدست آمده که باطلاع عموم میرسد :

اوضاع فلکی (نه خیال کنی الکی ا) در این هفته دلالت دارد بر آب شدن برفها و زیاد شدن حرفها و شکستن مقداری از ظرفها، نزدیک شدن عید، قدغن شدن هر گونه سید و میکساری مردمان لاقید - همچنین با چشمک زدن ستارگان زمینی دلالت دارد بر فراوانی قول و قرار و عقد قراردادهای بی شمار و تقدیم یک عدد ممداد سوسمار از طرف یک دیپلمه بیکار بوزارت کا. برسم بادکار !

پائین آمدن دهشاهی از قیمت دوجین قرقره، بطور غیر منتظره، علاقه بجهه ها به بوی و فرود پوشیدن بعضی از رجال لباس آهنین وزره ! احتمال طغیان کارون، ورشکست شدن یک تاجر کلیمی بنام هارون و دست یافتن کاکا توفیق بکنج قارون و ابتدال تصنیف بارون بارون و نیز دلالت دارد بر گران شدن لپه و عدس و پدید آمدن لشکریان زنبور و مگس و شکست سبزه و گل در مقابل خار و خس و وصیت یک حاجی در آخرین نفس که اموال مراندهید بکس، رسیدن بعضی اخبار از توی صف از کسانی که وقتشان شده تلفات میل چارپایان به علف، بروز بعضی حرکات ناباب از بعضی اشخاص پیشرف، والله اعلم بحقایق مطلب و امور هشله !
 ساعات نیک و بد و قمر در عقرب این هفته مخصوص طبقه ۳ و ۴ و پائینتر

شنبه - فضولی در کار بزرگان و دخالت در امور ایشان را نشاید !
 یکشنبه - یک است از چند متری به میوه و ماهی نگاه کردن و آه حسرت کشیدن



مرد - برو دفتر چه پس اندازمون رو بیار زن - میخوای چیکار کنی ؟

میخوام پولشو از بانک بگیرم برم فروشگاه جبهه دار بکدونه فولکس واکن ۶۵ بخرم آخه فولکس همیشه پوله و مثل اینه که پولمون بازم در حساب پس اندازه .

د به آهنگ : دیدی آخر بیوفائی حوریه

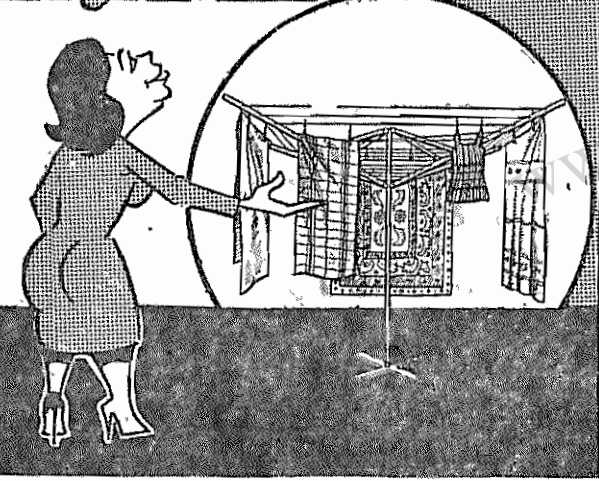
- جبهه دار**
- میکنی ما را همیشه نو نوار
 - میدهی از خود رقیبان را فرار
 - ماشین قسطی تو داری - جبهه دار
 - لاستیک قسطی میآری - جبهه دار
 - من بقریان فولکس ماه تو
 - یک شبی آیم به تعمیرگاه تو
 - کار تو با سرعت و فوت و فن است
 - کی بمثل کا - بابای من است
 - میکنی ماشینو تعمیر - جبهه دار
 - کارگر میفرستی اون زیر - جبهه دار
 - جان بقریان فولکس شیک تو
 - جان فدای حلقه لاستیک تو
 - هر چی من در وصف تو گفتم کمه
 - میگیری لاستیک کهنه از همه
 - میدهی دست همه لاستیک نو
 - جای کهنه میدی جنس شیک نو

تعمیر ۳۴ و اتوسرویس مجاز ۳۰ فولکس و این جبهه دار .
 تعمیرات فولکس ریر نظر متخصصین و فروش کلیه لوازم اصلی آن -
 تلفن های ۵۲۲۴۳ - ۵۲۶۷۷ خیابان سمتری - پائین تر از سه راه مختاری -
 ترسیده به سینما پرسپولس

باور کنید !
 اگر مبارزه بی کسرا نچمن حمایت حیوانات نبود قیمت گوشت دوباره ترقی نمی کرد !
از اینجا ...
 بچه - از کجا معلومه ظهره ؟
 پدر - از اینجا که هنوز مامانت از خواب پان شده !
در سینما
 اولی - صدای تیر آرتیسته بود ؟
 دومی - نه ، صدای آدامس

دویدند

«ضراغ خلیج بچه، زلقان»
 یکمده در این شهر بی پول دویدند
 با اینهمه کوشش بریالی نرسیدند
 یک قوم نرفتند پی زحمت و اینک
 هم خانه و هم باغ بهر گوشه خریدند
 سنگ و زردگان غیر جوی نان نجویدند
 راحت طلبان بوقلمون خورده نمیدند
 بعضی همه شب نیش کشیدند دو تا مرغ
 برخی همه شب تاب سحر آه کشیدند
 یکمده شب و روز بسی نطق نمودند
 یکمده شب و روز بسی وعده شنیدند
 آن عده مفلس هم در کوچه غنودند
 آن عده منعم به هونو لولو پریدند



مهری خانم مثل اینکه مدتی رختها تونو نمیشورین -
 چرا میشوریم ولی باین رخت بند و سو آویزون میکنیم
 که هر روز روی پشت بومهای مردم دنبال رختها مون ندوم .

رخت بند و سو

یکی از بزرگان اهل تمیز زنی بود کدبانو و خانه دار همی شست رخت و لباس را تمیز ولی گفت یکروز باشوی خویش که هر وقت بهرت بشویم لباس که پهن کردن اینهمه رخت و منخت نماند دگر جا سر پشت بام گهی میشود کهنه میخ طناب شود پاره تا که طناب و پهو دگر عرصه بر من شده سخت تنگ بحال تو فکری بکن ای عزیز چو بشنید این گفته را شوهرش پس از آن پرید و بی بازار رفت بگفتا بخانم که ای نازنین برم قربون هیکل خوشکلت که بهرت خریدم یکی «رخت بند» ترا نیست دیگر پس از این غمی چو بر روی آن پهن کردی تو رخت بکن رخت را پهن بر «رخت بند»

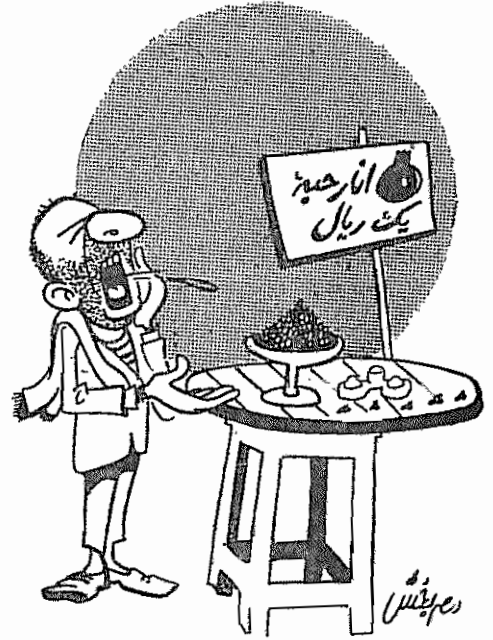
زنی داشت بس خوشگل و ترمیز در آن خانه میکرد با عشق کار ز شلوار و پیرامه، حتی بلیز که از دست تو گشتم من پریش شود کم مرا عقل و هوش و حواس بروی طناب هست مشکل و سخت شود با کمی رخت جاها تمام ! مرا افکند پاک در اضطراب شود البسه روی خاکا ولو ! شده خاطر من زبنه رخت تنگ و کرته زغصه شوم من مریض بزد شانه ناکه بموی سزش و بر گشت یک ربع موند به هفت ! پس از این نباید تو باشی غمین شده حل پس از این دگر مشکلک که گردد لباست بآن سخت بند ! که میگیرد این، جافقط یک کمی خیالت شود بعد از این تخت تخت که

« بزرگ قندی »

با وعده شکم نمیشود سیر



من ساکن شوش و اونورایم از نعمت زندگی جدایم
بیچاره ولات و بینوایم محتاج لباسم و غذایم
هستم زغم زمانه دلگیر با وعده شکم نمیشود سیر
کرده است فشار زندگانی قد من کشته را کمائی
وضع بود آنچنان که دانی بی پولی و فقر و هم گرانئی
دردیست که کرده بنده را پیر با وعده شکم نمیشود سیر
سرما شد و بنده بی ذغالم خرجی طلبد ز من عیالم
در کیسه نمانده بک ریالم سوزد دل هر کسی بحالم
بشکسته بطاق خانام تیر با وعده شکم نمیشود سیر
احمد پسر من دوری نون گردیده دلش کباب و بیرون
فاطمی شده در عزای تبون ارسی طلبد ز من فریدون
چرخ حسنی نداره کلگیر با وعده شکم نمیشود سیر
عمری پی آب و نون دویدم جز محنت ورنج وغم ندیدم
هی وعده ز این واون شنیدم چل سال پیش از این به بارچشیدم
طعم کره و پنیر و سرشیر با وعده شکم نمیشود سیر



« بدون شرح ! »

جدول فکاهی شماره ۴۲

قابل توجه بیکار های جدول حل کن محترم :

هر هفته بقید قرعه به سه نفر از کسانی که جدولهای ما را درست حل کنند و برای ما بفرستند بپدر کدام یک دوره جلد شده و طلا کوب بکشد ۴۲ «توفیق ماهانه» جایزه میدهم.

شمشهای :-

۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

- ۱ - دخوی رجال !
 - ۲ - «وقای» جاهل ۱ -
 - ۳ - چرخ پنجم درشکه این
 - ۴ - مرز بوم ۳ - تطهیر آبکی
 - ۵ - خیلی عامله ولی حیف
 - ۶ - که بیسواده ! ۵ - فرشته
 - ۷ - عدالت میجراند - دختر
 - ۸ - را بضر این قالب میکنند
 - ۶ - ملی اش را یکی دو ماه پیش مرتکب شدیم و عاقبتش راهم دیدیم - شیراز بود رازش را فاش کردیم ۷ - پارازیت مو - ... مرد، حاجی خلاص ۸ - سبزی آبی - چاره بیچارگی !
- شاقولی ! :

۱ - آبکوش (۱) تابستانی ۱ - از شیخ های کویت بود ، روغن بانی خورد ، کمرش شکست ۲ - کشور در حال توسعه پرتدگان ۱ - «جوزا» بود ، اوضاع را دید حالتش بهم خورد ۳ - «سرس» «اسارت» را بریندند ۱ - مال مارو که بزرگون آب کرده اند ۴ - آس - از کشیدنیهای بی درد ۵ - اینم همجد ماست ۶ - عامل انقلاب از پائین (!) - شامی بود ، میزد ۷ - از آنور «خوردن» است - با اینکه بلندتر شده ولی همان شتر است ۸ - تربت بود همچنین ریشورند که ریشور باد کرد - از کرمانیهای اصیل (۱)

حل جدول شماره ۳۸

- ماله ای :- ۱ - چومبه - رل ۲ - شهرداری ۳ - معد - جاهل ۴ - رموز ۵ - روزنا - اس ۶ - دوجین ۷ - نم - اگر ۸ - یوری - لله.
- شاقولی ! : ۱ - چشمچرانی ۲ - وهم - مو ۳ - مردردند ۴ - بد - ممولی ۵ - حاج واج ۶ - راز - بال ۷ - ربه - انکل ۸ - لوس - ره.

برندگان جدول شماره ۳۸

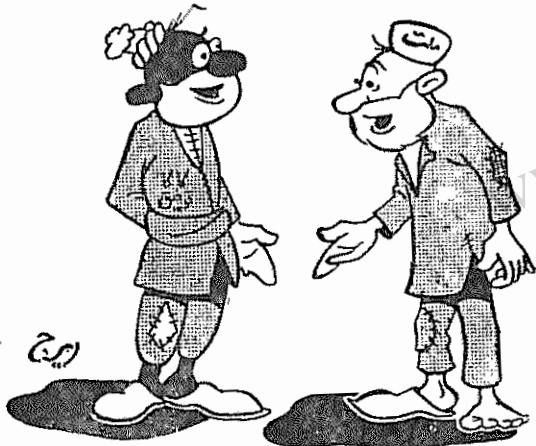
- ۱ - تبریز : آقای جعفر رحیمی ۲ - تهران : آقای سینا اخترزاده ۳ - طوالش : آقای یدالله پورطهماسبی.
- برو بچه های جدول حل کن :

بالا غیر تا جدولهایی را که برای ما طرح میکنید شرحش را هم بنویسید ، چون ما هر چه فکر کردیم دیدیم جدول را بدون

سنین جانین مایه نمیکذارم ، جان خودم هم حیف است ، بکی بکی قسم ، بنده چوخ متعجبم که چرا بعضی آدم لار همه اش منفی منفی حرف زده میکنند . مثلاً بنده عرض ایله رم که قارداش ، سنه قوربان اولوم... والله بالله همکاری ، هم آهنگی یا خچی دور ، خیر دنیا و آخرتی وار ... سنین وجدانین همیشه راحت است ... بی معرفت منه جواب میدهد که یوخ ... اشتباه ایله سن!! حال شما ملاحظه بویورون آدم کجاش میسوزدها!! آخرنجه میشود انسان قبول ایله سون که تشریک مساعی ، فایده سی یوخدور ، اما ضرری چوخ دور؟! آههم بودوره . که تمام چرخها با همکاری چرخش وار ... چرخ چاه ... چرخ چاقو نیز کنی... چرخ دو چرخه ، چرخ سه چرخه ... ایله درشکه ... کاری ... کوفت کاری وغیره!! ... ببخشید . دور برداشتم ، خیال ایله دیم اینجا قهوه خانه است ، نمیدانستم خانه خاله است ... بهر حال منیم عقیده سلیقه بودور ... اما متأسفانه اولاره که سوعیتی وار ، نمیخواهند اینطور چرخها یا خچی بچرخد ... جلوی عشقش داش میافدازند ... چوب لای آن چپانده میکنند ... خوب واضح دور ، وقتی سنگ و چوب بکسی بچپانند ، بدچوری میشود ، درست راه رفته نمیکند ... آنوقت خلق خدا اونین ریشی میخندند!! اگر پیس میگویم بگودرش را بذار!! ... منم فشنک میگذارم !!

بنده میخواهم بدانم تشریک مساعی کجایش خاصیتی یوخدور؟! ... الان تایادم میآید بنده مدتی است ، بلکه چند سال است ، هر فصلی که میآید ایله میوه آن فصل ، یا اجناس آن فصل ، گون بگون ، گرانتر اولاجاخ!! ... بیچاره بلدیبه همینکه ملاحظه ایله فریاد خلق آسمانه بلند میشود شمشیر میکشد فرمایش میکند پدر در میآرم ... دده میسوزانم ، هر کس گرانتر و شلوخ کند اونین پدری آتش میزنم ... خلق خدا هم خوشحال میشوند ... کاسب هم فشنک بی محلی میکند خرخودش را سیخ میزند!! ... نه والله؟! اینکه دیگر چک و چانه ایسته مز!!

بنده شرمند هم بهترین مشتری بلدیبه اولعیشم ، هر گون ، هر صبح ، چورک پنیر میخرم ، تامی بینم از نرخ بیشتر منه قالب کرده گاچا گاچا میدوم میروم



ملت - آگه آدم غذای سیر بخوره بهش چه حالتی دست میده ؟
کا کا - اتفاقاً همین سؤ الو من میخواستم الان از تو بکنم!

می چسبام ، میآیم بیرون ، میروم برنج میخرم باز منجه زیاد تر قالب میکند ، باز میدوم بلدیبه ، بی رشکایت مینویسم ... بلدیبه متصدی سی هم یا خچی فشنک با خنده منه میگوید خاطرین جمع باشد ، پدرش در میآرم ... باز میآیم میروم گوشت میخرم ، باز منه فشنک قالب میکند ، باز کینه میدوم بلدیبه ، باز رشکایت یاز میش میکنم ، باز بلدیبه متصدی سی میگوید خاطرین جمع باشد ... پدرش در میآرم ... باز میآیم بیرون ... ایله همین چور ، من پدر خودم را در میآرم ، کاسب هم دده ام را میسوزاند ، بلدیبه -

نکته

تنها چیزی که بعد از کرون شدن بنزین گیر کارگرهای پمپ بنزین میآید فقط اخم و تخم ماشین را نهایت!

آنوقت بی معرفت جاهل آدمها منه مدعی میشوند میگویند کیشی!! ... بازم خر میشی؟! سن حضرت عباس ، آخر من بولاره چی بگم!؟

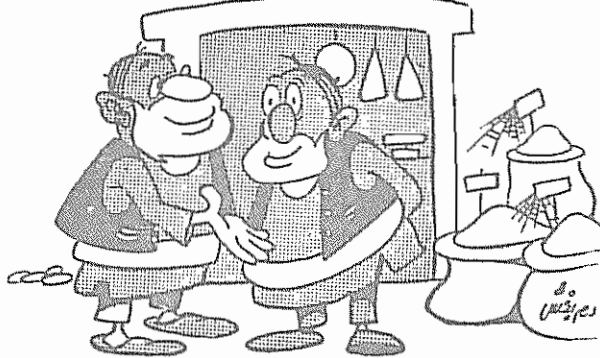


● اگو نومیس: دم خروس را قبول کنم یا قسم ملا را؟
 توفیق: این روزها باید هر دو تا را قبول کرد!
 ● سپید و سیاه: نفت، طلای سیاه.
 توفیق: بگو بلای سیاه!
 ● اطلاعات: پزشکان گفتند ریکن بازم میتواند آواز بخواند.
 توفیق: بخشکی شانی!
 ● صبح امروز: مستم کن خوابم کن.
 توفیق: برو تکیه دولت!
 ● سپید و سیاه: دختران نسل امروز بخوانند.
 توفیق: و دختران نسل دیروز عمل کنند!
 ● پیغام امروز: برنامه‌های «عمرانی» دولت چندین سال طول میکشد.
 توفیق: بشرطیکه «عمر» دولت کفاف بده!
 ● اطلاعات: رئیس مجلس به جنوب رفت.
 توفیق: احسنت!
 ● صبح امروز: معنی زندگی فقط اینست؟
 توفیق: نه جونم، این کاریکا تورشه!
 ● روشنفکر: خانم، ماهی بخورید...
 گیشنیز خانم: این دفعه متلك كفتی، نگفتی ما!
 ● کیهان: ماهی سفید در بحر خزر زیاد است.
 توفیق: آره، اسکناس هم توی بانک زیاده!
 ● سپید و سیاه: لبخندی بزیند.
 ممولی: زدم...!
 ● روشنفکر: رادیو چطور کار میکند؟
 توفیق: رادیو که کار نمیکند برادر، حرف میزنه!
 ● اطلاعات: شیطان هرگز نمیخواهد.
 توفیق: بگو بیاد اینچاسم خواش میکنمدم خاش میکنم.
 ● اطلاعات: دانشمند مشهوری اعلام کرد بیماری را بستری نباید کرد.
 توفیق: دهه! اینو که مریضخونه های دولتی ما سالهای ساله اجرا میکنند؟!
 ● ترقی: راستی خیال میکنید زن و شوهر خوشبختی هستید؟
 توفیق: آره... خیال میکنیم!
 ● امید ایران: درد دل کنیم کاکا: هنوز موقعش نشده!
 ● تهرانصویر: بوسه باید کوتاه باشد.
 توفیق: بیاجلو، ما همه جورشو داریم!

سر قترس!

دیشب در روزنامه‌ها خواندم که دو نفر جنگلبان در بهشهر کشته‌اند با این دو نفر تعداد شهدای راه حفظ جنگلهای کشور به هشت نفر رسیده است که اولین آنها در سال ۱۳۴۰ بقتل رسید و اگر دولت وقت قاتل او را تعقیب و مجازات میکرد این عمل تکرار نمیشد.
 «از نطق نماینده ملایر»
 توفیق: نمایندگان این دوره هم واقعا سر قترس دارند چون در سال ۱۳۴۳ بدون هیچ پروایی از دولت ۱۳۴۰ انتقاد میکنند!

«وضع بازار همچنان گساده است.»



حاج مم باقر بیا باهم مشتری بازی کنیم!!

درخواست از مطلقین

چون قرار است در روز بازدهم فروردین چهل و چهار برای «لایحه استخدام» جشن تولد با شکوهی ترتیب داده شود بدینوسیله از کسانی که سن حقیقی «نور چشمی» را میدانند تقاضا میکنیم که اطلاعات خود را دور از هر گونه حب و بغض در اختیار کمیسیون تهیه لایحه استخدام بگذارند تا در تعداد شمع‌ها اشتباهی رخ ندهد!

عدم صدور پروانه

اعضای سندیکای سینماها شایع کرده اند که چون تعداد سینما خیلی زیاد شده است از این پس بکسی پروانه ساختن سینمای جدید داده نخواهد شد ولی کسانیکه تقاضای ساختن سینما را دارند میگویند ما حرفی نداریم مشروط بر اینکه شهرتاری برای ساختن وزارتخانه جدید هم دیگر پروانه صادر نکند چون تعداد وزارتخانه‌ها هم سرسام آورده است!

رو به تنزل

آقای وزیر کشاورزی اعلام داشتند که قیمت گندم مرتب رو به «تنزل» است.
 ولی چون قیمت نان مرتب رو به ترقی است یعنی هر روز مقداری از قد و قواره نانهای سنگک و تافتون کاسته میشود پیشنهاد می کنیم بهر ناوایی يك «چفت نما» داده شود تا همانطور که موقع نماز خواندن رو بقبند می ایستند موقع خرید آرد هم رو به «تنزل» بایستند و آرد را به قیمت ارزان بخرند.

گشرف روز!

بکساعت بعد از نصف شب پریشب که توفیقون در چاپخانه مشغول غلط گیری و صفحه بندی روزنامه بودند، شخص ناشناسی بوسیله تلفن اطلاع داد که مناز توطئه‌ای که بدست محمد بخارانی انجام شده هیچگونه اطلاع قبلی نداشتم.
 سؤال شد چرا اطلاع نداشتید؟
 شخص ناشناس سکوت مرموزی کرد و گویی را گذاشت!
 چون مطلب از نظر کشفیات حائز اهمیت زیادی بود بلافاصله هیئت غلط گیران، جلسه‌ای تشکیل داده و به بررسی قضایا پرداختند و چند ساعت بعد یعنی دهم‌های صبح باین نتیجه رسیدند که حتما دستورات لازم بوسیله تلفن به محمد بخارانی داده میشد، بنابراین بازداشت چندتافن قلک دار خالی از ضرر نیست!

سنگ پای قزوین!

بنده ام شهره در فونسازی اهل پسر روئی و زبانبازی دائم از راه قسه پردازی مردم ساده را دهم بازی کار من بر خلاف آئین است روی من سنگ پای قزوین است



ابوالعینک

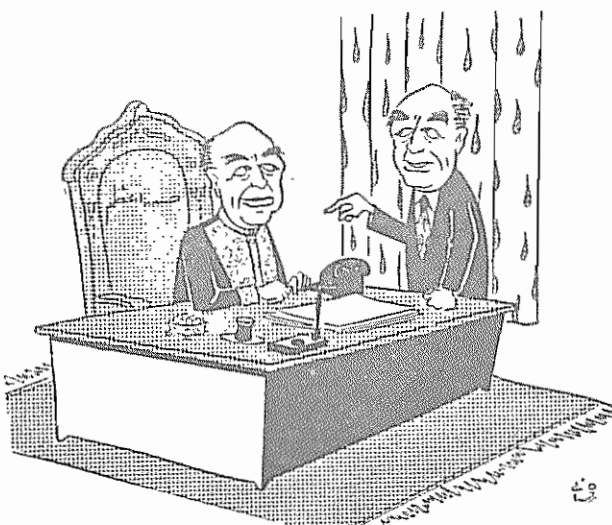
بزدلی را زرنک میخوانم
 ببد کلسی را قشنگ میخوانم
 مسلکم این شیوه ام این است
 روی من سنگ پای قزوین است
 تن عسریان و پیکر مغموم
 میوه‌ای گر که در مذاق عموم
 بنده گویم: نخیر، شیرین است
 روی من سنگ پای قزوین است
 گاه خوانم اسیر را آزاد
 آنچه باشد خراب از بنیاد
 روی من مستحق آهسین است
 روی من سنگ پای قزوین است
 کیف من کوك باد وعیشم تخت
 نطق من چونکه اوج گیر دستخت
 بیسوا راکه زار و همسکین است
 روی من سنگ پای قزوین است

مبارزه با گرانی

چرا هیچوقت مبارزات شهرتاری را برای جلوگیری از گرانی و اجحاف کسی نمی بینیم؟
 - آخه بازرشهای مخفی اند همیشه عملیات شونو دید.
 - یعنی من و شما نمیتونیم به بینیم؟
 - نه بابا... گرون فروشها نمیتون به بینند.

پاداش

- آخر سال نزدیکه، به پاداش حسابی افتادی
 - ای بابا همیشه شندرقار پاداش میدن، چی چی رو افتادم!
 - خیر ندادی که امسال میخوان همون شندرقار را هم نصفش کنن.
 - پس دیگه «پاداش» بهش همیشه گفت باید بگیم «دست داس»!



- دنیارو می بینی؟ .. تو رفتی نخست وزیر شدی ما همون وزیر دارائی که بودیم هستیم!

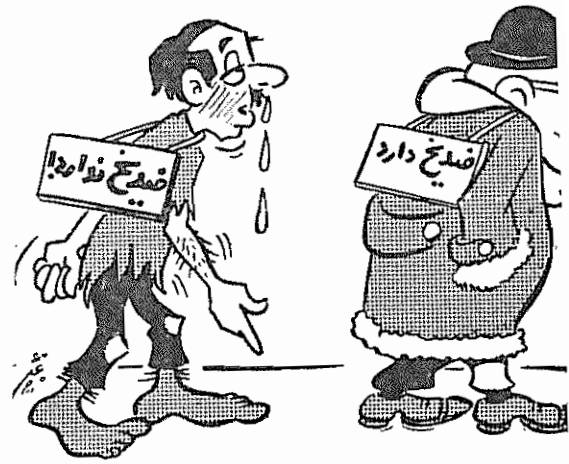
سفید امضاء!

از آنجائیکه بردن طرحها و لوایح مهم و غیرمهم از دارالوزاره به دارالشورا موجب اتلاف وقت میشود و برای يك مملکت در حال پیشرفت نیز شایسته نیست که به این گونه اتلاف وقتها تن دردهد لذا پیشنهاد می کنیم که آقایان و کلاء شناخوان ازهم اکنون با سیستم «سفید مهر» و «سفید امضاء» کلیه طرح ها و لوایحی را که بعدها موجودیت پیدا خواهد کرد، یکجا تصویب کنند!

البته سیستم سفید امضاء با «رج زنی» فرق زیادی دارد و در کارهای مهم و حساس...

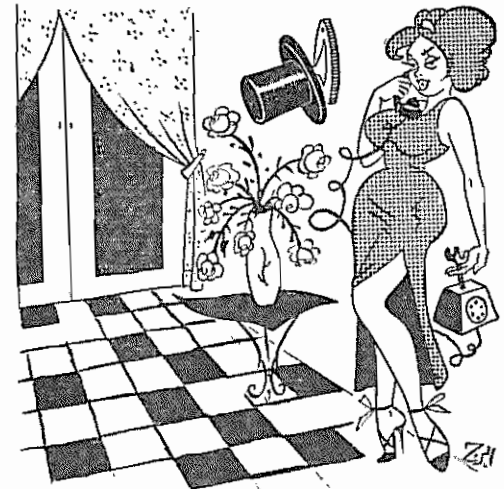
۵۵

درخبر است در روزنامه‌های
کثیرالانتشار که بالاخره «کارخانه
ذوب آهن در اصفهان نصب میشود»
با توجه به خبر بالا به کلیه
کسانی که انتظار ظهور حضرت
صاحب الزمان (ع) را دارند مژده
میدهم که با اینوضع آنحضرت به
عدل و داد خواهد نمود و البته
همانطور که بین مردم شایع است
یکی از علائم ظهور آنحضرت
پیدایش خردجال از شهر اصفهان
و سپس نصب کارخانه ذوب آهن در
همان شهرستان است که انشاءالله
بزودی‌های زود انجام خواهد شد!



« بدون شرح ! »

« دزدی در چاه افتاد. - جراید »



زن - ... عزیزم مواظب باش تو چاه نیفتی !

تصنیفای جدید

بیکارهای عزیز، آهنگ زیر مال شماست لطفاً آنرا خیلی
سوزناک بخوانید که و هر جا به کلمه «مزقون» رسیدید خودتان باز بانان
«بیلینگ بیلینگ» کنید و آهنگ تصنیف را بنویسید در ضمن بدانید که
خواندن این آهنگ در حوالی وزارت کار و اداره کار یا بی احتمال
خوردن اردتک و پس گردنی از دست و پای مبارک! اولیاء امور را
دارد : حالا شروع کنید :

با آهنگ غم و غصه توی قلبم لونه کرده

خواننده : جوان بیکار

« سازنده : وزیر بیکار »

غم و غصه بیکاری

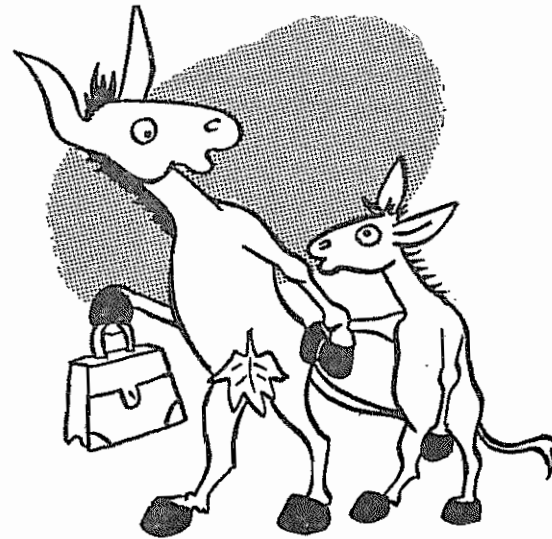
من گشته توی گوشم پر حرفه ای بابا ، دیگه نمی‌رفه
که سازم با این دنیا
(مزقون): دیری‌دیرم آرزویم، دیری‌دیرم آرزویم...
غم و غصه من شد زیاده از حد ای خدا کارگیرم نیومد
این چه وضعه راسی راسی !
(مزقون)... دیری‌دیرم آرزویم، دیری‌دیرم آرزویم...
خدا یا موبجز دیلم چی چی بوده گناه
که باید صب تا شوم بیکار می بگردم
موزونم ، بی‌زبونم، ناتونم
سه چار ساله توی تهرون منم حیرون
که دنبال کار می‌گردم
ز بیکاری دلم تنگه سرم منگه ، سرم منگه
ز بس دنبال کارم
ز بیکاری دلم خونه از این خونه، از اون خونه
همش فکر فرارم
(بیکاران عزیز، باید يك نسخه از این تصنیف را در جیب
بغل خود قایم کرده و در مواقع بیکاری یعنی ۲۴ ساعته آنرا زیر لب
زمزمه کنند که حوصله‌شان سر نرود !)

نرخ گوشت !

در این هفته شهر تهرآن در
تعقیب فرمایشات قبلی گفت «فاتحه»
اسفالت تهرآن را باید خواند ،
«مردم در مضیقه هستند»، و «گوشت
نباید گرانتر فروخته شود !»
مثلاً اینکه مدت است این سنت در
شهرتاری بیاد کار مانده که هر
شهرتار چند وقت یکمرتبه مثل
آدمی که غش کرده باشد دهن باز
میکند و «قاروقوری» میکند و
دوباره سرش را می‌گذارد زمین..
و البته این کار از نظر اینکه مردم
فراموش نکنند که ما ساختمانی
بنام «شهرتاری» و شخصی بنام
«شهرتارا» داریم بدنیت !

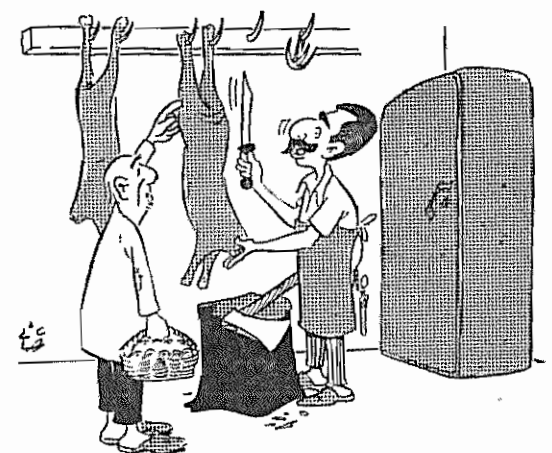
سرم ضد دیفتری !

هفته پیش وقتی کاکا داشت
زیر کرسی روزنامه‌ها را می‌خواند
چشمش بیک خبر جالب افتاد که
نوشته بود «سرم ضد دیفتری بطور
رایگان در تمام شبانه روز در اختیار
مردم است» کاکا با خواندن تیتس
روزنامه بایک باعالی از زیر کرسی
بلند شد . کیشیز خانوم پرسید :
کجا ؟ کاکا گفت میرم بلکی
بتونم يك سرم ضد دیفتری گیر
بیارم بزمن ؟ کیشیز خانوم گفت :
- ولی تو که دیفتری نداری ؟
کاکا جواب داد :
- مگه «دیفتری» همون
مرض نیست که قدیمی‌ها بهش
میگفتند «خفقان»؟!



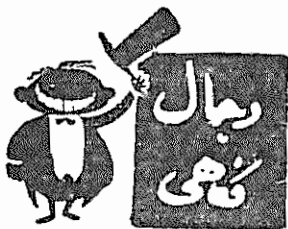
کره خربه خر - پدرجون شما با اینهمه خریدتون پس چرا
لاکاره‌ای نشدین؟! ...

« سگهای گله، دنبه گوسفندان را خوردند. » - جراید



مشتری - پس دنبه‌ش کو ؟

« مشتری - دنبه منم رو شد !! »



ناراحتی آقای ساعت

این روزها آقای ساعت گاه
گاهی به کتابفروشی‌ها سر می‌زنند و
به تماشای آنها می‌پردازند. یکروز از
همین روزها آقای ساعت چندتا
کتابفروشی را سرزد و بعد از آنکه
آخرین آنها دید قرفرکنان راه
افتاد و رفت درین راه یکی
از رفقایش رسید و دید جناب ساعت
خیلی عصبانی است. پرسید چی شده
قربان ؟ گفت : هیچی ! . . . چی
میخواستی بشه دیگه ؟ مگه من
وامثال من جزو رجال نیستن؟ پس
چرا واسه همه کتاب‌مینویسن واسه
ما چیزی نمی‌نویسن ..؟ بابا سالها
میره «اروپا» «سیر» و سیاحت
میکنه و بر میگردد و تازه دیگرگون
هم ورمیدارن و اسش کتاب
می‌نویسن ..!

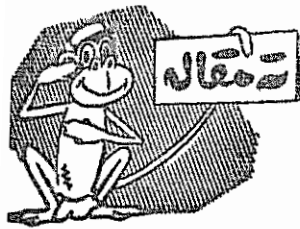
رفیقش با ناراحتی سؤال کرد:
مثلاً کی قربانت گردم؟ آقای ساعت
با عصبانیت جواب داد چطور
نمیدونی ؟ .. مثلاً همین آقای
«حکمت» چیکاره‌س که هر جا و
توی هر کتاب فروشی یا تومیداری
يك کتاب کنده به چشمت می‌خوره
که روش با خط جلی نوشتن «سیر
حکمت در اروپا» - تألیف: استاد
محمدعلی فروغی» !!
«مصادق‌خان»

آقای مخبر الدوله ؟!

آقای ساعت پس از مدت‌ها
بیکاری تصمیم گرفت که راننده
تا کسی بشود و بالاخره همین کار را
هم کرد !
روزی مسافری بتورش خورد.
مسافر پس از آنکه در داخل تا کسی
نشست بلافاصله خطاب با آقای ساعت
گفت :
- مخبر الدوله .
آقای ساعت که طبق معمول
حواسش جمع جمع بود (۱) در
حالی که سرش را بعنوان احترام
تکان میداد گفت :
... از آشنائی با جناب عالی
خیلی خوشوقتم ، بنده هم
«ساعت» ... لطفاً بفرمائید کجا
تشریف میبرید ؟!
رفلانی سمنانی،

وزن مخصوص !

بچه - بابا چون چسبیل سبکتره
یا آل‌مینیوم؟!
هدر - نون سنگک از هر
دوتا شون سبکتره پسر!



دکتر معمولی بیهوش خانوما و آقایو سلام میدهد

بزرودیهای زود ، تا چهره هفته دیگه «شماره» مخصوص عیادتوفیق» منتشر میشه. صفحات این شماره چندمقابل شماره های معمولی توفیق و البته چن وقت که دس انداز سالیهای پیش هم خوشگل تره!

شماره مخصوص عید توفیق در ضمن « شماره مخصوص آغاز چهل و چهار سال انتشار توفیق» هم هست و کاکا با اون شماره دیگه قشنگ میفته توی « چل چلی» خودش.

توفیق « شماره مخصوص عید توفیق» عسک همه بچه های کاکا توفیق هم چاپ میشه ، از دم همه و همه عسک خوشگل ۶ X شونو واسه کاکا برفن که خوندن های توفیق به وخت خدای نکرده نگین برو بچه های دستگاه توفیق زشت ان!

مطالب شونوم واسه شماره مخصوص عید توفیق یادشون نره و اینم بدونن که مطالب شون از عسک شون باید خیلی خوشگلتر باشه تا چاپ بشه!

هیشکی هم واسه فرسادن عسکش رودر راسی نکنه ، حتی اونایی هم که از خارج مطلب وارده واسه توفیق میرفن عسک شونو برفن و از جمله پراکنده گوها ، فرهنگ توفیقی ها و سبیدیاتی ها!

زاله خانم عبدالله زاده و بقیه : آره خانوم جون ، دوره های جلد کرده و طلا کوب شده توفیق توی دفتر روزومه موجوده و مال هرسالش هم قیمتش ۵۰ تومنه .

دفتر روزومه ضمناً دوره های همه رو با ۱۰ تومن جلد میکنه ، طلاکوب هم میکنه .

یکی از خوننده های توفیق باسم میز محسن خان یا کدل واسه ما نوشته « خواهشمند است در صورت امکان و امیکه از آمریکا گرفته میشود بصورت پول ایرانی چاپ فرمائید چون بنده هر قدر کوشیدم تا آن مقدار دلار را تومان ایرانی نمایم موفق نشدم . من تا حالا حتی در مدرسه که عدد نویسی میکردم یک همچو عدد درشتی ندیده بودم به بچه ام هم که دو کلاس از سواد من بالاتر است گفتم آن عدد را روی دیوار بنویسد نه توانست صفر هایش را بنزد ! »

آمیزم محسن خان ، خوندن و نوشتن و فهمیدن این رقم ها بن و تونیومه !

تفاوت جزئی

بطوریکه روزنامه ها می نویسند زن جوانی از اهالی دامنه فریدن پس از هفت سال شوهر داری مرد شده را کنون نمیداند که باشوهر خود چه معامله ای بکند ؟ بعقیده ما اگر شوهر این خانم سابق حاضر نشد اساس زناشویی فیما بین را بهم بریزد ، خانم سابق و آقای فعلی هیچ چاره ای جز این ندارد که مقداری « روغن نباتی» بخورد شوهر سابق خود بدهد تا بتوانند بزندگی خود ادامه دهند منتها بایک تفاوت جزئی!

« دامن کوتاه در بهار امسال مد میشود . » - جراید



عاشق - قوبانت برم ، هر التفاتی که میخواهی در حق من بکنی پیش از عید بکن چون وقتی بهار بیاد دیگه دستم بدامنت نمیرسه!...

اگر...

جای دگوش و « بادمجان » عوض میشد:

- ◆ دولت « بادمجانش » به حرف ما بدهکار نیست!
 - ◆ حسن بک « بادمجانش » در بود و بیک « بادمجانش » دروازه!
 - ◆ خر ، از جمله حیوانات « دراز بادمجان » است!
 - ◆ همیشه این نصیحت را آویزه « بادمجانان » کنید!
 - ◆ معلم « بادمجان » شاگرد را میگرفت و میکشید!
 - ◆ تقی ، غلام حلقه به « بادمجان » است!
 - ◆ خانمها به « بادمجانان » « بادمجان » واره « آویزان » میکردند!
 - ◆ ... و مرضی هم بنام « بادمجان دردا » بجمع مرضها اضافه میشد!
- « رسخدا بخش »

نکته

بزرگترین مزیت مجلس فعلی بر مجالس گذشته این است که هم کارگر دارد ، هم قهرمان دارد و هم هنرپیشه!

بهای اشتراک توفیق

- یکساله : ۴۰ تومن
- ششماهه : ۲۲ تومن
- برای کلیه کشورهای خارج بایست زمینی :
- یکساله : ۴۵ تومن
- ششماهه : ۲۵ تومن
- (بایست هوایی)
- ببای اشتراک با ضافه مخارج
- پست هوایی آن
- « بهای اشتراک نقد دریافت میگردد »

لکه گیری خیابانها

هفته گذشته جزو اخبار رسمی روزنامه ها آمده بود که لکه گیری خیابانها تا بیستم اسفندماه پایان مییابد.

والپته بر هر فردی از افراد واضح و مبهرهن است که پایان یافتن کار لکه گیری خیابانها در بیستم اسفند معنی اینست که از مدتها قبل این کار آغاز شده است در حالی که توفیقون در یکی دو ماه آخر گذر شان بهر خیابانی افتاد مرتب با چوله چوله اسفالتها روبرو شدند و اثری از لکه گیری ندیدند. روی این اصل از مسئولین مربوطه تقاضا میکنیم هر چه زودتر بما اطلاع دهند که « لکه گیری » اسفالت بوسیله چه ماده ای انجام میگردد ؟ با بنزین هواپیما ؟ یا با پودر رختشوئی!

رودکی در تهران :

بوی جوی مولیان!

بر سر و کله دواز آید همی در نظر مانند غار آید همی جای چه چه ، قارقار آید همی زان ، فضای شهر ، نار آید همی مردوزن در انتظار آید همی ده گدا اندر کنار آید همی نم نمک تا لاله زار آید همی هر یکی دنبال کار آید همی چونکه رنج بیشتر آید همی بی بخار اندر شمار آید همی

خدمت نظام

وکیل باشی به سر باز : توفیق خدمت کرده ای که باین مرتبی توی صف میایستی؟ سر باز - خیر سر کار من یک عمر توی صف تو بوس ایستادم!

میاد و مردم میفتن تو خرج ، تو واسه عید من چه فکری کردی؟ عید چیه بچه مرشد! ما هر روز که شیکمون سیر باشد همون روز عیدمونه!

پس یعنی میخوای بگی که ماقرنی به عید داریم؟! اینشم نمیتونم بگم ، چون باین برنامه « جهاد » صرفه جوئی که در پیشه ممکنه تا دورن دیگه هم مافرصت نکنیم عید بگیریم! - آئی آئی جناب مرشد راست انگشت منو نیگا کن بین چی میبینی!

یکدونه آجان گردنکلفت میبینم که داره میاد اینظرفی . - خب پس معطل چی هستی؟ پاشو معر که درو جمع کن بز نیم بچاک!

- آخه من هنوز دورونم رو نزدم بچه مرشد . استشکالی نداره جناب مرشد ، آجان میاد خودش عوض ما از تماشاچیها دورون میزنه . - پس همچین بدو که صدای پاتو بشنم . - یا حق!...



ممولی - آهای جناب مرشد! کاکا - بگو تا یادت نرفته بچه مرشد .

- میگم چه چیزی بهتر رودل آدمو صاف میکنه ؟ - « چاخان » بچه مرشد ؟ - پس توییعی میگکی جناب مرشد رودل دولت از همه پاک تره؟! - آهای تخم جن... باز حرف تودهن من گذاشتی کار دستم بدی؟! - راستی جناب مرشد راجع به مرگ چرچیل تا زکیها چی شنفتی ؟

- هیچ... میگو کار ، کار انگلیسیها...؟! - حال من به سؤال از تو دارم ، میخوام ببینم معلومات افلا به - اندازه و کلا هست؟! - آکه افذه بما بدبینی بهرس و امتحان کن!

- بگو ببینم اون چه یکیه که دومیشه ؟ - اون خدای احد واحد جناب مرشد . - اون چه دوئی که سه میشه؟ - اون مسابقات « دوو میدانی » که هیچوقت مسابقات « سه و میدانی » میشه؟! - احسن بچه مرشد!...

پتا ایمان آوردم؟! - پس جناب مرشد یک « صحیح است » بهش اضافه کن تا هر چی گفتم تصویب بشه بره پی کارش! - دریوری نکو بچه مرشد! - راستی جناب مرشد ، یک مؤسسه « تولیدی » آکپی کرده بود که بعد از « ماما » احتیاج داره!...

- چیز مهمی نیس ، یقیناً اون مؤسسه تولیدی « استودیوی فیلمبرداری » که هنر پیشه هاش به ماما احتیاج دارن؟! - جناب مرشد! عیدم داره -

« وزن نان روز بروز سبکتر میشود . » - جراید



عیال نونا - مرد که دبتنگ ، خیال کردی منم نونم که هی پیش درو همسایه « سبکم میکنی »؟!...

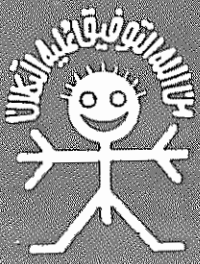
روزنامه فکاهی

توتینا

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

چوت سال گذشت با شرمناکانه تحقیرت سرگرم انسان کردی

این روزگار منم پرزای ۹ ساله ات ۹ ساله ات!



صاحب امتیاز: میر حسن توفیق

سرپرست: حسین توفیق

رئیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توفیق

توتینا روزنامه ایستادی و مستقل که هیچ حزب و دسته و گروهی به استیلا ندارد

« هویدا » به « کاکا توفیق » :

« زبونتو در آر ببینم رودل داری ؟ ... !! »

